

## ذهنیت به عنوان یک بُعد معنایی وابسته به بافت و مدرج‌بودگی در وجه‌نمایی فارسی<sup>\*۱</sup>

غلامرضا مدادیان<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۳۰

نوع مقاله: پژوهشی

### چکیده

در این مقاله، پس از بررسی اجمالی دیدگاه‌های پژوهشگران در پیوند با مقوله «ذهنیت» - و مفهوم مقابل آن عینیت - در میان مفاهیم وجهی، یک الگوی عملیاتی تلفیقی برای ارزیابی «عینیت»، «ذهنیت» و «بیناذهنیت» پیشنهاد شد. در این الگو، بر پایه تمایز هالیدی (Halliday, 1970) میان نقش اندیشگانی و بینافردی مفاهیم وجهی و تمایز نویتس (Nuyts, 2006) مابین مقوله‌های وجهی نگرشی و غیر نگرشی، وجهیت پویا و منطقی، به سبب داشتن نقشی اندیشگانی و همچنین غیر نگرشی بودن همواره عینی انگاشته می‌شود. در مقابل، مفاهیم وجهی معرفتی و تکلیفی، به سبب بینافردی و نگرشی بودن - با در نظر گرفتن عوامل بافتی - ذهنی و یا به درجات، بیناذهنی دسته‌بندی می‌شوند. همچنین، آنچه ذهنیت یا درجه بیناذهنیت یک مفهوم وجهی معرفتی یا تکلیفی را تعیین می‌کند، میزان مشترک بودن آن مفهوم و

<sup>۱</sup> شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2020.30958.1860

\* در همین ابتدا لازم می‌دانم از همه پیشنهادها و نظرات دو داور محترم مجله، بی‌نهایت قدردانی کنم. بی‌گمان، بدون همیاری ایشان، مقاله، با قالب و محتوای حاضر، پدیدار نمی‌شد. نظرات ایشان سبب شد که سازمان‌بندی و انسجام مقاله بهبود یابد، برخی مفاهیم کلیدی بهتر شرح داده شوند و ایرادهای نگارشی ویرایش شوند. همچنین پیشنهادهای داورهای گرامی، منجر شد اشکال‌هایی که در پیوند با تحلیل برخی از نمونه‌ها - و بر پایه پیچیدگی ذاتی موضوع مقاله - ایجاد شده بود، از میان برود.

<sup>۲</sup> دکترای تخصصی مترجمی زبان انگلیسی، استادیار گروه مطالعات ترجمه، هیأت علمی دانشگاه حضرت معصومه (س)؛ gh.medadian@hmu.ac.ir

منبع معرفی یا تکلیفی آن در میان افراد است. افزون بر این، ذهنیت یا میزان بیناذهنیت پیروی معنای ذاتی و صورت عنصر وجه‌نما نیست بلکه به وسیله ساختار نحوی، بافت زبانی و بافت فرازبانی عنصر وجه‌نما محقق می‌شود. کُشی یا توصیفی بودن مفاهیم وجهی هم بر عینی، ذهنی یا میزان بیناذهنی بودن آن‌ها بی‌تأثیر است. در پایان، با اعمال الگوی پیشنهادی بر روی گونه‌های مختلف مفاهیم وجهی - بدون در نظر گرفتن نوع سازه وجه‌نمای آن‌ها - و در چندین نمونه فارسی که به روش تصادفی از وب‌گاه‌های فارسی‌زبان گرفته شده بودند، مشاهده گردید که الگو کارایی تحلیلی مطلوبی دارد.

**واژه‌های کلیدی:** وجه‌نمای فارسی، ذهنیت، بیناذهنیت، عینیت، کُشیت

## ۱. مقدمه

ذهنیت، موضوع جدیدی در زبان نیست و همیشه مورد توجه زبان‌شناسان و فلاسفه بوده‌است. برای بریل (Bréal, 1987) ذهنیت، باستانی‌ترین بخش زبان است و بالی (Bally, 1965, p. 36) یک جمله را ضرورتاً در بردارنده یک قسمت محتوایی و یک «شخص متفکر» می‌داند. به گمان بنونیست (Benveniste, 1971, p. 225) زبان آن‌چنان عمیقاً با بیان ذهنیت در هم آمیخته‌است که معلوم نیست بدون آن اساساً بتواند همچنان به کار خود به عنوان یک ابزار ارتباطی ادامه دهد. زبان‌شناسان اغلب، ذهنیت را به گونه‌محوری<sup>۱</sup> یا حضور یا دخیل بودن گوینده در آن‌چه می‌گویند، ارتباط می‌دهند. به باور لاینز (Lyons, 1977, p. 739) ذهنیت زمانی نمایان می‌شود که گوینده<sup>۲</sup> «نگرش خود درباره آنچه می‌گوید را بروز می‌دهد». هاوس (House, 2010) و تروگات (Traugott, 2010) هم به نوبه خود ذهنیت را به نگرش گوینده پیوند می‌زند. اسمت و ورستراته (De Smet & Verstraete, 2006) هم معتقدند «ذهنیت این حقیقت را پوشش می‌دهد که یک عنصر یا ساختار زبانی خاص برای تفسیر خود نیازمند ارجاع به گوینده است» (De Smet & Verstraete, 2006, p. 365). زبان‌شناسان، توجه بسیاری به مقوله ذهنیت در حوزه وجه‌نمایی<sup>۳</sup> نشان داده‌اند. به سبب فراوانی و پیچیدگی مفاهیم وجهی، تعریف یکسانی برای وجه‌نمایی وجود ندارد. هر چند پژوهشگران به‌نامی همانند پالمر (Palmer, 1990)، لاینز (Lyons, 1977) و نویس (Nuyts, 2001a) وجه‌نمایی را بیان نگرش یا ارزیابی گوینده درباره محتوای گزاره‌ای جمله یا یک وضعیت از امور می‌دانند. ناروگ (Narrog, 2012, p. 2) وجه‌نمایی و ذهنیت را دارای دو وجه اشتراک می‌داند: (۱) تعریف و ارزیابی هر دو دشوار است و (۲) با هم در ارتباط هستند. در همین راستا، دپراتره (Depraetere, 2016) هم آشکارا بیان می‌کند که ذهنیت «نقش عمده‌ای در توصیف معنای وجهی ایفا می‌کند» (Depraetere, 2016, p. 378).

<sup>1</sup> speaker-orientedness

<sup>۲</sup> برای سهولت، در درون متن از واژه «گوینده» هم برای اشاره به «گوینده» و هم «نویسنده» بهره گرفته شد.

<sup>3</sup> modality

وجه‌نمایی انواع گوناگونی دارد اما سه نوع اصلی آن عبارت‌اند از وجهیت معرفتی<sup>۱</sup>، پویا<sup>۲</sup> و تکلیفی<sup>۳</sup>. نویسنده (Nuyts, 2001a, p. 1) وجه‌نمایی معرفتی را «ارزیابی‌گزینه از احتمال وقوع یک وضعیت از امور» می‌داند (الف). وی (Nuyts, 2001a, p. 25)، وجه‌نمایی پویا را «نسبت دادن یک ظرفیت یا ضرورت به نهاد جمله یا یک ظرفیت یا نیاز برای نهاد جهت انجام یک کار» می‌داند (ب). در نهایت، او در همین اثر، وجه‌نمایی تکلیفی را «ارزیابی مقبولیت، مطلوبیت و یا ضرورت اخلاقی یک وضعیت از امور» از سوی گزینه‌گنده جمله تعریف می‌کند و زیر مجموعه‌های آن را مفاهیمی از قبیل اجازه و اجبار می‌داند (ج). وجه‌نمایی دیگری به نام وجه‌نمایی منطقی<sup>۴</sup> (د) وجود دارد که «ضرورت صحت گزاره را بیان می‌کند» (Nuyts, 2001a, p. 28). به باور نویسنده (همان) تفاوت وجه‌نمایی معرفتی و منطقی در آن است که اولی به «حالت‌های دانستن» و دومی به «حالت‌های حقیقت» مرتبط است (همان). البته از وجه‌نمایی منطقی بیشتر در علم منطقی یاد می‌شود و در زبان طبیعی کاربرد چندانی ندارد. همان‌گونه که در نمونه (۱) می‌بینید، مفاهیم وجهی با صورت‌های گوناگون از جمله فعل اصلی، فعل کمکی، قید و صفت بیان می‌شوند.

۱. الف) احتمالاً/قطعاً/یقیناً/حدس می‌زنم فردا باران می‌آید. (معرفتی)

ب) علی می‌تواند/قادر است تمام طول استخر را شنا کند. (پویا)

ج) شما باید/می‌توانید از این قرارداد را امضاء کنید. (تکلیفی)

د) اگر حسن متأهل نیست، پس باید مجرد باشد. (منطقی)

همان‌گونه که اشاره شد، بسیاری از زبان‌شناسان ذهنیت در مفاهیم وجهی را در برابر «عیثیت» به کار گرفته‌اند. شاید، آشکارترین توضیح سستی درباره تمایز بین عیثیت و ذهنیت در حوزه مفاهیم وجهی مربوط به لاینز (Lyons, 1977) باشد. وی (Lyons, 1977, p. 797) درک خود از این تمایز در وجه‌نمایی معرفتی را با ارائه دو خوانش متفاوت از معنای معرفتی «may» در نمونه (۲) به تصویر می‌کشد. وی بیان می‌کند که در خوانش ذهنی، «may» بیانگر یک حدس مطلق و بدون مدرک از سوی گزینه‌گنده درباره درستی گزاره (یعنی، مجرد بودن آلفرد) است، در حالی که برداشت عینی از آن یک «امکان قابل‌سنجش» بین ۰ و ۱ برای درستی گزاره را بیان می‌کند. به بیان دیگر، «وجه‌نمایی معرفتی عینی» بیان‌گر آن نیست که گزینه‌گنده فقط به امکان یک وضعیت از امور «معتقد» است، بلکه نمایانگر آن است که او به صورت ریاضی، میزان امکان یا ضرورت آن را «می‌داند» (Lyons, 1977, p. 798). لاینز (Lyons, 1995, p. 330; Lyons, 1977, p. 798)، در کل، ذهنیت در زبان را پایه‌ای‌تر از بعد عیثیت می‌داند. البته، پژوهشگران متأخر مانند نویسنده (Nuyts, 2001a; Narrog, 2012)، پورتر (Portner, 2009) و نویس (Nuyts, 2001b, Nuyts, 2012; Nuyts, 2014)، ناروگ

<sup>1</sup> epistemic

<sup>2</sup> dynamic

<sup>3</sup> deontic

<sup>4</sup> alethic

و پاپافراگو (Papafragou, 2006) دیدگاه‌های متفاوتی در مقایسه با لاینز (Lyons, 1977) نسبت به تمایز بین «ذهنیت» و «عییت» وجهی دارند. به نظر می‌رسد که عییت به عنوان نقطه مقابل ذهنیت در پژوهش‌های زبان‌شناسی به عدم موضع‌گیری و عدم طرح نگرش‌گوینده درباره آن‌چه که می‌گوید (یا همان محتوی-محوری<sup>۱</sup>) مرتبط باشد. بعد «بیناذهنیت» هم به تازگی به عنوان عضو سوم این خانواده معنایی معرفی شده‌است که در جای خود به تعریف آن خواهیم پرداخت.

## 2. Alfred may be unmarried (Lyons, 1977, p. 797).

با اینکه درک لاینز (Lyons, 1977)، از ذهنیت و عییت در مفاهیم وجهی با پرسش‌هایی از سوی پژوهشگران دیگر، به ویژه نوتیس (Nuyts, 2012; Nuyts, 2014)، روبه‌رو شده‌است، دو مؤلفه آشکار در دیدگاه‌های وی وجود دارد که هنوز هم مورد اشاره قرار می‌گیرند: (۱) وجه‌نمایی ذهنی کنشی<sup>۲</sup> است و (۲) به مدرک یا منع تکلیف اشاره دارد. نقطه مقابل مفهوم «کنشی بودن» مفهوم «توصیفی بودن» است. البته ارتباط بین کنشی بودن و ذهنی بودن مفاهیم وجهی خود موضوعی بحث‌برانگیز است که به آن خواهیم پرداخت. هر چند، در این جا فقط به تعریف این مفاهیم بسنده می‌کنیم. در حوزه قضاوت‌های معرفتی، نوتیس (Nuyts, 2001a, p. 39) بیان می‌کند که قضاوت‌های معرفتی توصیفی «یک وضعیت از امور را گزارش می‌کنند بدون اینکه بیانگر تعهد گوینده با آن در زمان صحبت باشند». برعکس، قضاوت‌های «کنشی» در بردارنده پایبندی گوینده به درستی یا نادرستی گزاره در زمان سخن گفتن هستند. برای نمونه، در جمله «او باید قاتل باشد»، فعل کمکی «باید» بیانگر یک قضاوت معرفتی کنشی است. چرا که قضاوت به گوینده تعلق دارد و او در زمان صحبت به آن پایبند است. در واقع، گوینده جمله و قضاوت‌کننده هر دو یک نفر هستند. در مقابل، در جمله «باز پرس گفت که او باید قاتل باشد»، «باز پرس» فردی است که قضاوت معرفتی را انجام داده‌است و گوینده جمله فقط قضاوت معرفتی انجام‌شده توسط «باز پرس» را توصیف یا گزارش می‌کند. البته، گوینده، خود هم می‌تواند به آن‌چه که می‌گوید متعهد باشد و یا نباشد که باید با توجه به بافت بزرگ‌تر درباره آن اظهار نظر کرد. به هر روی، قضاوت بیان‌شده با «باید» در این جمله اخیر از نوع توصیفی است و گوینده با نام بردن از «باز پرس» دیگر، حداقل به صورت آشکار، مسئول درستی یا نادرستی گزاره مطرح‌شده نیست.

با اینکه پژوهش‌های فراوانی در پیوند با ذهنیت و عییت در حوزه وجه‌نمایی انجام شده‌است (بخش دوم را ببینید) اما هنوز یک الگوی عملیاتی با معیارها و تعاریف آشکار برای ارزیابی این ابعاد معنایی مهم ارائه نشده‌است. در واقع، هنوز الگویی وجود ندارد که مشخص کند چه زمانی عناصر وجه‌نمایی مانند «احتمالاً»، «ممکن بودن» یا «شاید» ذهنی هستند و اگر هستند تا چه میزان. به تازگی، این کاستی در پیشینه پژوهش‌های مربوطه هم تشخیص داده شده‌است. برای نمونه، دپراتره (Depraetere, 2016) آشکارا از نبود چنین الگویی برای ارزیابی ذهنیت در

<sup>1</sup> content-orientedness  
<sup>2</sup> performative

مفاهیم وجهی سخن گفته و بیان می کند که اغلب آثار مربوطه «فاقد تعاریف واضح و شیوه عملیاتی برای مؤلفه ذهنیت هستند» (Depraetere, 2016, p. 380). پژوهشگران فارسی زبان هم در بررسی های انگشت شماری که روی ذهنیت در حوزه وجهیت فارسی انجام داده اند، هنوز الگویی عملیاتی برای ارزیابی ذهنیت در مفاهیم وجهی ارائه نکرده اند (بخش ۲.۳) را ببینید). اکنون، با طرح مساله باید گفت که هدف اصلی مقاله حاضر ارائه یک الگوی عملیاتی تلفیقی، برای ارزیابی مقوله بحث برانگیز ذهنیت در حوزه مفاهیم وجهی و برداشتن گامی در راستای پر کردن این خلأ پژوهشی است.

سازمان مقاله حاضر به این ترتیب خواهد بود: در بخش دوم، رویکردهای کلی سه گانه پژوهشگران به ذهنیت، عینیت و در نهایت، بیناذهنیت در مفاهیم وجهی به شیوه مختصر بررسی خواهیم کرد. در بخش سوم، یک الگوی تلفیقی عملیاتی را برای ارزیابی ذهنیت و عینیت و بیناذهنیت وجهی ارائه و تبیین خواهیم کرد. در بخش چهارم، الگوی پیشنهادی خود را به کار خواهیم بست تا مفاهیم وجهی بیان شده با شماری از وجه نماهای<sup>۱</sup> فارسی را ارزیابی کنیم. به این منظور، چندین جمله مشتمل بر نشانگرهای وجهی را به صورت تصادفی از وب گاه های فارسی زبان برگزیدیم تا بتوانیم در نمونه هایی واقعی از زبان فارسی این ابعاد معنایی ظریف را در گستره متنوعی از وجه نماهای فارسی ارزیابی نماییم. بخش پنجم، به جمع بندی اختصاص دارد.

## ۲. نقد و بررسی رویکردهای گوناگون به ذهنیت و عینیت در حوزه مفاهیم وجهی

با توجه به پیچیدگی های ذاتی وجه نمایی و ذهنیت و روابط پیچیده حاکم بین این دو مقوله، در گذر سالیان پژوهشگران گوناگون، رویکردهای متفاوتی به بررسی آنها داشته اند. در این بخش، پژوهش ها درباره ذهنیت و عینیت در حوزه وجه نمایی را در ارتباط با سه زیر شاخه کلی مورد نقد و بررسی قرار می دهیم. نخست، آراء پژوهشگرانی که ذهنیت و عینیت را ویژگی ذاتی انواع مشخصی از مفاهیم وجهی می دانند، را مرور می کنیم (بخش ۲). سپس، به نقد و بررسی آثاری می پردازیم که ذهنیت و مفهوم مقابل آن عینیت را به صورت های وجهی معینی نسبت می دهند، می پردازیم (بخش ۲.۲). در پایان، آثاری که ذهنیت را یک بعد معنایی برخاسته از بافت در مفاهیم وجهی می دانند، را مورد بررسی قرار می دهیم (بخش ۲.۳). آثار اندک فارسی زبان موجود درباره این موضوع را هم در همین بخش مورد بررسی قرار خواهیم داد.

### ۲.۱. رویکرد به ذهنیت و عینیت به عنوان ویژگی ذاتی برخی از «انواع وجه نمایی»<sup>۲</sup>

برخی از پژوهشگران انواع معینی از وجه نمایی را ذاتاً ذهنی (یا گوینده-محور) به شمار آورده و، در مقابل، انواع

<sup>۱</sup> واژه «وجه نما» را یکی از داوران محترم مجله به عنوان معادلی برای واژه انگلیسی «modality marker» پیشنهاد کرد.

<sup>۲</sup> modality types

دیگر را ذاتاً عینی می‌دانند. در واقع، آن‌ها بین نوع وجه‌نمایی و مقوله ذهنیت یک ارتباط ذاتی و از پیش تعیین شده در نظر می‌گیرند. می‌توان گفت که هالیدی (Halliday, 1970) نخستین پژوهشگری است که گوینده-محوری و محتوا-محوری را به انواع وجه‌نمایی پیوند زده‌است و نقش مفاهیم وجهی را از نقطه نظر ارتباط و دخیل بودن گوینده در آن‌ها دسته‌بندی کرده‌است. در این راستا، وی نقش معانی گوناگون فعل‌های وجهی کمکی<sup>۱</sup> انگلیسی (may, might, could, must, will) را به دو دسته بینافردی<sup>۲</sup> و اندیشگانی<sup>۳</sup> دسته‌بندی می‌نماید. این دسته‌بندی با نظریه کلی هالیدی (Halliday, 1976, 1994) درباره نقش‌های سه‌گانه زبان هم‌راستا است (وی نقش سوم عناصر زبانی را نقش متنی<sup>۴</sup> می‌داند). به صورت دقیق‌تر، هالیدی (Halliday, 1970) خوانش معرفتی افعال کمکی را دارای نقش بینافردی می‌داند چرا که آن‌ها بیانگر «دخیل بودن گوینده در رویداد زبانی» هستند و با استفاده از آن‌ها گوینده «موضع اتخاذ می‌کند» (Halliday, 1970, p. 335). از دید هالیدی (همان) خوانش تکلیفی افعال کمکی وجهی می‌توانند دارای نقش بینافردی و یا اندیشگانی باشد (Halliday, 1970, p. 347-349). در نهایت، به گمان هالیدی معانی پویای فعل‌های کمکی انگلیسی (برای نمونه، توانایی و تمایل) فقط دارای نقش اندیشگانی هستند چرا که «قسمتی از محتوای گزاره‌ای جمله هستند که درباره شرایط فرآیندی که به آن اشاره شده‌است سخن می‌گویند» (Halliday, 1970, p. 338).

ورستراته (Verstraete, 2001) هم از تمایز هالیدی (Halliday, 1970) در کار خود بهره می‌برد. وی بیان می‌کند که «توافق همگانی وجود دارد که دو گانه عینیت-ذهنیت باید از منظر تمایز بین گوینده-محوری و محتوی-محوری تعریف گردد» (Halliday, 1970, p. 1506). وی کُنشیت<sup>۵</sup> وجهی (یعنی، تعهد معرفتی یا تکلیفی گوینده به محتوای گزاره‌ای جمله) را ویژگی اصلی مفاهیم وجهی ذهنی می‌داند و عینیت را ویژگی معانی غیر-کُنشی افعال وجهی می‌داند (Verstraete, 2001, p. 1517). وی، همانند هالیدی (Halliday, 1970)، بر این باور است که فعل‌های کمکی وجهی در نقش بینافردی خود دارای بعد ذهنیت هستند، درحالی که در نقشی اندیشگانی خود دربردارنده عینیت هستند. به این ترتیب، به پیروی کامل از هالیدی، ورستراته (Verstraete, 2001) خوانش معرفتی فعل‌های کمکی وجهی انگلیسی را ذاتاً ذهنی می‌داند، درحالی که خوانش‌های پویای آن‌ها را عینی قلمداد می‌کند. در نهایت، به گمان وی، خوانش‌های تکلیفی این فعل‌ها می‌توانند ذهنی و یا عینی باشند.

کوتز (Coates, 1983) ذهنیت را به بُعد کُنشیت (یا همان تعهد جاری گوینده با آنچه که می‌گوید) پیوند

<sup>1</sup> modal auxiliary verbs

<sup>2</sup> interpersonal

<sup>3</sup> ideational

<sup>4</sup> textual

<sup>5</sup> modal performativity

<sup>6</sup> همان گونه که می‌بینید بر سر تعریف «کُنشیت»، در میان پژوهشگران توافق وجود دارد.

می‌زند. همچنین، وی ذهنیت را ویژگی اصلی خوانش معرفتی فعل‌های وجهی کمکی انگلیسی می‌داند. با این وجود، وی می‌پذیرد که برخی از خوانش‌های معرفتی این افعال، برای نمونه «must» در نمونه (۴)، می‌توانند عینی باشند. وی وجه‌نمایی تکلیفی را هم چنین می‌داند.

3. Clay pots [...] must have some protection from severe weather. (Coates, 1983, p. 35)

کوتر (Coats, 1983, p. 43) شرح می‌دهد که در وجه‌نمایی معرفتی (با توجه به کنشی بودن آن) یک قضاوت ذهنی بیانگر تعهد گوینده است، در حالی که یک قضاوت عینی فقط یک نتیجه‌گیری منطقی بدون دخالت گوینده است. کوتر (همان) تمایز بین ذهنیت و عینیت را به صورت یک دنباله مدرج می‌بیند.

فولی و وان‌والین (Foley & Van Valin, 1984) تنها وجه‌نمایی معرفتی را دارای بُعد ذهنیت می‌دانند و معتقدند که وجه‌نمایی تکلیفی و پویا هر دو ذاتاً عینی هستند. برخلاف ایشان، هِنگولِد (Hengeveld, 1987; Hengeveld, 1989) معتقد است که وجه‌نمایی معرفتی می‌تواند ذهنی و یا عینی باشد، اما وی هم همانند فولی و وان‌والین (Foley & Van Valin, 1984) هر دو وجه‌نمایی پویا و تکلیفی را همواره عینی (محتوی-محور) می‌داند.

به باور پالمِر (Palmer, 1990, p. 7) «وجه‌نمایی معرفتی در زبان معمولاً، {و} شاید همیشه ذهنی است» چرا که «قضاوت معرفتی بر عهده گوینده است» (Palmer, 1990, p. 51). همچنین، از دیدگاه بین‌زبانی و گسترده‌تر، او (Palmer, 2001, p. 33) بر این باور است که «استنتاج‌ها و نتیجه‌گیری‌ها ذاتاً ذهنی هستند». او وجه‌نمایی تکلیفی را هم «معمولاً» ذهنی می‌داند (Palmer, 1990, p. 7). در مقابل، پالمِر وجه‌نمایی پویا (که به نظر وی مفهوم توانایی (یا امکان کنشگر-محور)<sup>۱</sup>، تمایل، امکان/ضرورت خنثی یا موقعیتی<sup>۲</sup> و ضرورت کنشگر-محور را شامل می‌شود) را فاقد بُعد ذهنیت می‌داند (Palmer, 1987, p. 102).

هادلستون و پولوم (Huddleston and Pullum et al., 2002, p. 173) بیان می‌کنند که فعل‌های کمکی وجهی انگلیسی در خوانش معرفتی و تکلیفی خود در «بیشتر مواقع» ذهنی هستند. با این وجود، آن‌ها می‌پذیرند که این فعل‌ها می‌توانند خوانش عینی هم داشته باشند. برای نمونه، ایشان بیان می‌کنند که معنای «must» در (4b) عینی است چرا که یک «ضرورت معنایی اُکید» را بیان می‌کند، در حالی که در (4a) دارای خوانش ذهنی است، چرا که بیانگر یک «استنتاج» گوینده‌محور است (Huddleston & 2002, p. 181). (Pullum,

4. a) A: What has happened to Ed? B. He must have overslept.

b) If I am older than Ed and Ed is older than Jo, I must be older than Jo. (Huddleston & Pullum, 2002, p. 181)

<sup>1</sup> subject-oriented

<sup>2</sup> neutral or circumstantial

کالینز (Collins, 2007 and 2009) گزارش می‌کند که «may» در خوانش معرفتی «معمولاً» ذهنی است، از آن جهت که نمایانگر «نبود دانش دربارهٔ صحت و سقم گزاره از سوی گوینده است». وی همچنین بیان می‌کند که این فعل هر از چند گاهی استفاده‌های عینی هم دارد که در آن‌ها «قضاوت عمومی تر نشان داده می‌شود و مختص به گوینده نیست» (Collins, 2007, p. 478; Collins, 2009, p. 92). کالینز (همان) خوانش‌های تکلیفی فعل‌های وجهی را هم «معمولاً» ذهنی می‌داند. با این وجود، کالینز (Collins, 2009, p. 37) می‌پذیرد که تمایز بین ذهنیت و عینیت برای «must» به خوبی قابل تشخیص نیست. وی دربارهٔ دیگر فعل‌های وجهی انگلیسی هم نظر مشابهی دارد و آن‌ها را در خوانش‌های معرفتی و تکلیفی بیشتر ذهنی می‌داند تا عینی (Collins, 2009, p. 45 & 127).

در معنای فعل‌های کمکی وجهی انگلیسی، سالکی (Salkie, 2009) گنشیّت را مهمترین مؤلفهٔ ذهنیت می‌داند و معتقد است ذهنیت دارای سه ویژگی است: گنشی است، گوینده به عنوان منبع قضاوت مطرح است و مرز مشخصی بین معنای نشان‌گر وجهی و محتوای گزاره‌ای وجود ندارد. برای نمونه، به باور وی معنای توانایی فعل «can» فاقد هر سه ویژگی ذهنیت است: گنشی نیست، برای تفسیر آن نیازی به اشاره به گوینده نیست و در نهایت مرز معینی بین معنای توانایی و محتوای گزاره‌ای جمله قابل تشخیص نیست (Salkie, 2009, p. 85). به باور وی، تنها خوانش معرفتی افعال کمکی وجهی انگلیسی واجد هر سه ویژگی ذهنیت هستند. به گمان وی، اما، خوانش‌های تکلیفی این افعال وجهی می‌توانند ذهنی یا عینی باشند. به باور نگارنده، ویژگی سومی که سالکی برای ذهنیت بر می‌شمرد فقط برای تمیز وجه‌نمایی پویا از دیگر انواع وجه‌نمایی مفید است و به تبیین ذهنیت کمکی نمی‌کند.

با توجه به مرور اجمالی بالا می‌توان، به طور کلی، آراء پژوهشگران دربارهٔ رابطهٔ بین نوع وجه‌نمایی و ذهنیت را به چهار گروه عمده دسته‌بندی کرد (جدول (۱)). همهٔ این پژوهشگران، به صورت آشکار یا تلویحی، ذهنیت را ویژگی ذاتی برخی از انواع وجه‌نمایی دانسته‌اند و عینیت را به بقیهٔ انواع وجه‌نمایی نسبت داده‌اند. در واقع، وجود چهار دیدگاه متفاوت دربارهٔ یک موضوع واحد کلیت رویکرد ایجاد ارتباط بین نوع وجه‌نمایی و مقولهٔ ذهنیت را زیر سؤال می‌برد. یکی دیگر از محدودیت‌های این آثار توجه صرف به ذهنیت و عینیت در حوزهٔ فعل‌های کمکی وجهی است، به طوری که بقیهٔ صورت‌های فعلی و غیر فعلی وجهی (قیدها، صفت‌ها، فعل‌های اصلی و موارد مشابه) کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند.

با وجود محدودیت‌های بالا، مشابهت‌هایی هم در بین این آراء به چشم می‌خورد که درخور تأمل اند و می‌توان آن‌ها را به عنوان مؤلفه‌هایی برای ذهنیت که مورد توافق پژوهشگران است مورد توجه قرار داد. نخست اینکه، تمامی این پژوهشگران هم‌رأی، وجه‌نمایی پویا، را عینی دانسته‌اند. دوم آنکه، پژوهشگران گروه ۳ در جدول (۱)، که آراء آن‌ها بر پایهٔ بررسی‌های پیکره‌ای بوده‌است، همگی کمابیش اتفاق نظر دارند که وجه‌نمایی



معرفتی و تکلیفی می‌توانند در بافت‌های متفاوت ذهنی یا عینی باشند. در مقابل، پژوهشگران گروه‌های (۱)، (۲) و (۴)، بیشتر بر اساس استدلال‌های نظری انواع وجه‌نمایی را به بُعد ذهنیت و یا عینیت نسبت داده‌اند. بنابراین، می‌توان پذیرفت که ذهنیت با وجه‌نمایی معرفتی و تکلیفی تعامل می‌کند، اما ویژگی درونی آن‌ها نیست. در پایان، تمایز دو گانه هالیدی (Halliday, 1970) بین نقش اندیشگانی و بینافرادی نشان‌گرهای وجهی هم بسیار مورد تأکید پژوهشگران بوده است و اغلب، آن را به بیان ذهنیت و عینیت مرتبط کرده‌اند. پس، می‌توان این تمایز را هم برای تشخیص و ارزیابی ذهنیت در نظر گرفت.

جدول ۱: چهار رویکرد کمایش متفاوت به ارتباط بین نوع وجه‌نمایی و مقوله ذهنیت

گروه	نوع وجه‌نمایی	ذهنیت	عینیت
۱	معرفتی	بله	خیر
	تکلیفی	خیر	بله
	پویا	خیر	بله
۲	معرفتی	بله (نقش بین شخصی)	بله (نقش اندیشگانی)
	تکلیفی	خیر	بله
	پویا (توانایی و تمایل)	خیر	بله
۳	معرفتی	بله	بله
	تکلیفی	بله	بله
	پویا	خیر	بله
۴	معرفتی	بله	خیر
	تکلیفی	بله	بله
	پویا	خیر	بله

## ۲.۲ رویکرد به ذهنیت و عینیت به عنوان ویژگی ذاتی برخی از «صورت‌های وجهی»<sup>۱</sup>

برخلاف پژوهشگرانی که ذهنیت را کمایش ویژگی ذاتی برخی از انواع وجه‌نمایی (معرفتی، تکلیفی یا پویا) دانسته‌اند، برخی دیگر، ذهنیت را ویژگی ذاتی شماری از وجه‌نماهای معین می‌دانند. البته، تمایزی که این آثار بین وجه‌نمایی و عینیت در نظر گرفته‌اند، هم بر اساس دو گانه محنوی-محوری/گوبنده-محوری است که مورد تأکید هالیدی (Halliday, 1970) و پیروان او بوده است. البته، خود هالیدی هم در آثار پسین خود (Halliday, 1976; Halliday, 1994) کمایش به این رویکرد گرایش پیدا می‌کند.

<sup>1</sup> modality forms

برای نمونه، پاپافراگو (Papafragou, 2000) و تیموتی جویچ (Timotijevic, 2009) هر دو معتقدند که ذهنیت مؤلفه‌ای معنایی - منظوری است که فقط در برخی از فعل‌های وجهی کمکی نهادینه شده‌است و در مابقی وجود ندارد. هر دو پژوهشگر معتقدند فقط آن افعال کمکی وجهی (انگلیسی) که تفسیر معنای آن‌ها مستلزم شناسایی گوینده به عنوان منبع قضاوت است، دارای بعد ذهنیت هستند (با (Salkie, 2009) مقایسه کنید) و مابقی فاقد این بُعد هستند (Salkie, 2009, p. 116). البته، ارتباطی که تیموتی جویچ (Timotijevic, 2009) بین برخی افعال کمکی وجهی انگلیسی و مقوله ذهنیت در نظر می‌گیرد، اساساً شبیه به نظر لاریا و ریویره (Larrea & Rivière, 1999; quoted in Timotijevic, 2009) است.

باید به روشنی بیان نمود که ارتباط دادن برخی از «صورت‌های» وجهی معین به ذهنیت و مابقی به عینیت با شواهد و مشاهدات زبانی به طور کامل در تعارض است. برای نمونه، اگر از نگاه تیموتی جویچ (Timotijevic, 2009) به ضرورت بیان شده با «must» در نمونه (۵) نگاه کنیم، باید بپذیریم که «must» ذاتاً بیانگر یک تکلیف ذهنی است و ضرورت بیان شده گوینده - محور است. اما همان گونه که مشهود است در نمونه (۵) ضرورت بیان شده گوینده - محور نیست بلکه کنش گر - محور<sup>۱</sup> است. بنابراین «must» بیانگر یک ضرورت پویاست. ورستراته (Verstraete, 2001)، که تیموتی جویچ این نمونه را از وی وام گرفته‌است، هم با اینکه در ابتدا ضرورت مطرح شده در نمونه (۵) را «تکلیفی عینی» می‌داند، اما در نهایت بیان می‌کند که این تفسیر از must «شاید بهتر است پویا نامیده شود» (Verstraete, 2001, p. 1508). حال، پرسش این است که «must» چگونه می‌تواند، به گفته تیموتی جویچ (Timotijevic, 2009)، ذاتاً ذهنی باشد در حالی که در نمونه (۵) ضرورت بیان شده مطلقاً ارتباطی به نظر گوینده ندارد و صددرصد کنش گر - محور است.<sup>۲</sup>

5. But to reach orbit an object must accelerate to a speed of about 17,500 miles per hour [...].

نسبت دادن صورت‌های وجهی ویژه به ذهنیت یا عینیت به حوزه افعال وجهی کمکی محدود نیست. برای نمونه، هالیدی (Halliday, 1970)، لاینز (Lyons, 1977)، هنگولد (Hengeveld, 1989) و ورستراته (Verstraete, 2001) هم قیدها و صفت‌های وجهی را به ترتیب در بردارنده ذهنیت (گوینده - محوری) و عینیت (محتوی - محوری) می‌دانند. هر چند، این ادعا عمدتاً بر ایده کنشی بودن قیود وجهی و غیرکنشی بودن صفات استوار است، که با انتقادهایی روبه‌روست. در واقع، هم قیدها و هم صفت‌ها از منظر ذهنیت وابسته به بافت هستند و ذاتاً دارای این ابعاد معنایی نیستند. (نگاه کنید به نویس، (Nuyts, 1992; Nuyts, 1993) و ناروگ (Narrog, 2012).

<sup>۱</sup> agent-oriented

<sup>۲</sup> در فارسی هم «باید» علاوه بر داشتن ظرفیت بیان «ضرورت گوینده - محور» دارای ظرفیت بیان معنای پویای «کنش گر - محور» هم هست. برای توضیح‌های بیشتر رجوع کنید به اخلاقی (Akhlaghi, 2006).

پژوهش‌هایی که تاکنون در بخش‌های (۱.۲) و (۲.۲) مرور کردیم ذهنیت (و بُعد مقابل آن، عینیت) را یا به «صورت‌های وجهی» معین و یا به «انواع وجه‌نمایی» نسبت می‌دهند. البته دیدگاه دوم، به روشنی، طرفداران بیشتری دارد. شاید، مهمترین محدودیت هر دو دسته از این پژوهشگران آن باشد که در مقام عمل دیدگاه‌های آن‌ها دارای پیچیدگی‌ها و استثناءهای بسیار است و به صورت بی‌طرفانه قابل به کارگیری یا تأیید به وسیله دیگر پژوهشگران نیست. به نظر می‌رسد که مبنای اصلی این محدودیت ارائه نکردن تعاریف مشخص برای ذهنیت و عینیت از یک سو و عملیاتی نکردن شناسایی و ارزیابی ذهنیت در قالب یک الگوی منسجم از سوی دیگر باشد. همچنین، پژوهش‌هایی وجود دارد که استدلال می‌کنند ذهنیت و عینیت نه ویژگی ذاتی انواع وجه‌نمایی و نه ویژگی صورت‌های معین وجهی هستند، بلکه عوامل دیگری در تحقق آن‌ها دخیل هستند. برای نمونه، در میان پژوهشگران سنتی، لاینز (Lyons, 1977) از جمله محقق‌هایی است که ذهنیت را (حداقل در حوزه افعال کمکی وجهی) مقوله‌ای وابسته به بافت می‌داند (تحلیل وی از نمونه (۲) را ببینید). به همین ترتیب، تروگات و دشر (Traugott & Dasher, 2002, p. 98) بر این باورند که «در بیشتر مواقع، یک عبارت به خودی خود نه ذهنی است و نه عینی؛ بلکه کل پاره گفت و بافت آن درجه ذهنیت را معین می‌کند». ناروگ (Narrog, 2012, p. 18) هم معتقد است که نمی‌توان درجه ذهنیت یک عبارت را صرفاً بر اساس ویژگی‌های ساخت‌واژی - نحوی آن تعیین نمود. پس، لازم است که برای درک و ارزیابی بهتر ذهنیت و عینیت با فراتر از معنای ذاتی عناصر وجه‌نما/ نشانگرهای وجه‌نما و انواع وجه‌نمایی بگذاریم.

### ۳.۲. رویکرد بافت-محور و فراواژگانی به ذهنیت در حوزه مفاهیم وجهی

نویس (Nuyts, 2001a; Nuyts, 2001b, Nuyts, 2012; Nuyts, 2014) در آثار خود رویکرد سنتی به ذهنیت (برای نمونه رویکرد لاینز، ۱۹۷۷) را با وجود دارا بودن نکاتی مهم دارای محدودیت‌هایی می‌داند و خود دو تمایز دیگر را پیشنهاد و تعریف می‌کند: (۱) تمایز بین ذهنیت و عینیت و (۲) تمایز بین ذهنیت و بیناذهنیت<sup>۱</sup>. درباره تمایز بین «ذهنیت» و «عینیت» در حوزه وجه‌نمایی معرفتی که شباهت زیادی به رویکرد لاینز (Lyons, 1977) دارد، وی (Nuyts, 2001a; Nuyts, 20001b) استدلال می‌کند که یک قضاوت معرفتی، که بیشترین تمرکز نویس روی آن است، نمی‌تواند فقط بر اطمینان و یا عدم اطمینان گوینده درباره وضعیت از امور استوار باشد و همیشه همان‌گونه که لاینز (Lyons, 1977) بیان کرده است بر پایه مقداری مدارک و شواهد مطرح می‌شود. بر همین اساس، وی دیدگاه خود درباره ذهنی یا عینی بودن قضاوت‌های معرفتی را چنین بیان می‌کند: «یک قضاوت معرفتی {که} بر اساس مدارک/شواهد (معتبر تری) باشد احتمالاً عینی است. در مقابل، قضاوتی که بر اساس مدارک و شواهد اندک و ضعیف انجام شود ذهنی قلمداد می‌شود.» (Nuyts, 2001b, )

<sup>1</sup> intersubjectivity

در مقابل، نویتس (Nuyts, 2014) تمایز خود بین «ذهنیت» و «بیناذهنیت» را اساساً مسئولیت-محور می‌داند و عینیت را از بحث خود کنار می‌گذارد. وی تمایز بین «ذهنیت» و «بیناذهنیت» را در حوزه وجه‌نمایی معرفتی چنین شرح می‌دهد: یک قضاوت معرفتی زمانی کاملاً ذهنی به شمار می‌آید که «ارزیاب» (که می‌تواند گوینده جمله یا فرد دیگری باشد) به گونه‌ای اشاره کند که «او به تنهایی از مدارک/شواهد آگاه است (یا به آن دسترسی دارد) و با توجه به آن‌ها نتیجه‌گیری می‌نماید» (Nuyts, 2014, p. 16). در مقابل، قضاوت «بیناذهنی» معرفتی، آن قضاوتی است که در آن گوینده یا قضاوت‌کننده به گونه‌ای نشان دهد که «مدارک و شواهد را گروه بزرگتری از مردم می‌داند (یا به آن دسترسی دارند) و نتیجه‌گیری یکسانی را با هم شریک هستند» (همان). در واقع، موضوع اصلی در این تمایز آن است که چه کسی «مسئول» قضاوت بیان‌شده است: یک فرد یا جمعی بزرگتر. در تعارض با دیدگاه برخی از پژوهشگران (به ویژه، Coates, 1983; Verstraete, 2001 & Narrog, 2012; Salkie, 2009)، نویتس (Nuyts, 2014) ذهنیت در مفاهیم معرفتی را از کُشیت جدا می‌کند<sup>۱</sup> و آن را ویژگی تعیین‌کننده ذهنیت نمی‌داند. او معتقد است که قضاوت‌های کُشی یا توصیفی هر دو می‌توانند ذهنی یا بیناذهنی باشند (Nuyts, 2012, p. 58). به بیان دیگر، اینکه گوینده و ارزیاب یک فرد باشند یا نباشند تأثیری بر میزان ذهنی بودن یک قضاوت وجهی ندارد.

پاپافراگو (Papafragou, 2006) هم از دوگانه «عینیت» و «ذهنیت» در مفاهیم وجهی معرفتی سخن به میان می‌آورد. دیدگاه وی از جنبه مفهومی به تمایز مسئولیت-محور نویتس بین «ذهنیت» و «بیناذهنیت» شبیه است. به باور پاپافراگو (همان) یک قضاوت معرفتی زمانی ذهنی است که گوینده تنها عضو گروهی باشد که از آن باخبرند و قضاوت بر اساس «اعتقادات شخصی» او باشد، در حالی که قضاوت معرفتی عینی به جمع بزرگتری از افراد مطلع تعلق دارد (Papafragou, 2006, p. 1694). در واقع، تعریف پاپافراگو (همان) از «عینیت» با تعریف نویتس از «بیناذهنیت» مطابقت است و تفاوت آن‌ها تا این جا فقط در واژگانی است که به کار می‌برند. هر چند در ادامه، رویکرد پاپافراگو (همان) از رویکرد نویتس (Nuyts, 2012) فاصله می‌گیرد. پاپافراگو در ادامه می‌افزاید که قضاوت معرفتی ذهنی در زمان حال انجام می‌شود، در حالی که قضاوت عینی می‌تواند ارجاع زمانی گذشته یا آینده هم داشته باشد (Papafragou, 2006, p. 1695). برای نمونه، وی قضاوت‌های وجهی بیان شده توسط «certain» و «possible» در نمونه‌های (۶) و (۷) را به دلیل ارجاع آن‌ها به گذشته، عینی می‌انگارد.

6. Until Copernicus, it was certain that the Earth was the center of the universe.

7. Yesterday it was possible that the stock market would go up today (Papafragou, 2006, p. 1965).

اگر از دیدگاه نویتس به قضاوت‌های معرفتی در نمونه‌های (۶) و (۷) نگاه کنیم باید هر دو قضاوت را بیناذهنی

<sup>۱</sup> تعریف کُشیت که به وسیله نویتس (Nuyts, 2001a) ارائه شده است و در مقدمه مقاله آورده شد، را مشاهده کنید.

قلمداد کنیم. چرا که هر دو دیدگاه بسیاری از افراد به نظر می‌رسند و نظر شخصی گوینده جمله نیستند. هر دو قضاوت از دیدگاه نویتس (Nuyts, 2014) توصیفی هم خواهند بود، چرا که به نظر نمی‌رسد گوینده در زمان صحبت به هیچ‌یک پایبند باشد. به ویژه، نمونه (۶) به روشنی قضاوت عامه مردم در گذشته را گزارش کرده است. به هر روی، نکته اشتراک مفهومی مهم در دیدگاه نویتس (Nuyts, 2014) و پاپافراگو (Papafragou, 2006)، تعلق داشتن قضاوت معرفتی به یک فرد و یا جمع بیشتری از افراد است و واژگان متفاوتی که آن‌ها به کار برده‌اند، اهمیتی چندانی ندارد. هر چند به نظر می‌رسد که نویتس واژگان بهتری انتخاب کرده باشد.

نویتس (Nuyts, 2001a; Nuyts, 2001b) ساختار نحوی در بردارنده عنصر وجه‌نما را یکی از مهمترین عوامل بیان ذهنیت می‌داند. به باور وی، ذهنیت تنها ارتباط غیر مستقیمی با ویژگی‌های درونی نشانگرهای وجهی دارد. زیرا این نشانگر وجهی است که شرایط نحوی را دیکته می‌کند. به نظر می‌رسد که همین نقش غیر مستقیم نشانگرهای وجهی در تحقق ذهنیت است که سبب شده است بسیاری از پژوهشگران (ر.ک. به بخش (۲.۲)) بیان آن را به صورت‌های وجهی معین ارتباط دهند. به طور کلی، دیدگاه‌های نویتس (همان) در بحث ذهنیت وجهی بسیار کارساز و الهام‌بخش است و زوایای این مقوله را به خوبی روشن کرده است. وی، به درستی، ذهنیت را مفهومی مدرج و وابسته به بافت می‌داند. هر چند کمبودی که در دیدگاه وی دیده می‌شود، آن است که او بیش از هر چیز بر روی ذهنیت در حوزه وجه‌نمایی معرفتی تمرکز کرده است و کمتر به ذهنیت در دیگر انواع وجه‌نمایی پرداخته است. همچنین، وی دیدگاه‌های خود برای تحلیل ذهنیت را در غالب یک الگوی عملیاتی ارائه نکرده است.

پورتر (Portner, 2009) معتقد است که هر دو دیدگاه نویتس (که در بالا بحث شد) می‌توانند ذهنیت را از جنبه‌های گوناگون شرح دهند. چرا که هر کدام به یکی از زمینه‌های محاوره‌ای کراتزر (Kratzer, 2012) ارتباط دارند.<sup>۱</sup> این زمینه‌ها مشتمل اند بر «پایه وجه» و «منبع ترتیب»<sup>۲</sup>. پورتر (Portner, 2009) معتقد است که در حوزه وجه‌نمایی معرفتی «پایه وجه» می‌تواند فقط دانش گوینده و یا دانش جمع بزرگتری از باخبران باشد. بر این مبنا، پورتر تمایز بین «ذهنیت پایه-وجهی» و «بیناذهنیت پایه-وجهی»<sup>۳</sup> را معرفی می‌کند. پورتر (همان)، همچنین، معتقد است که منبع ترتیب یک قضاوت معرفتی هم «ملاحظات دیگری را علاوه بر آنچه که به خوبی از آن اطلاع داریم به میان می‌آورد که شامل باورها و انتظارات عرفی گوینده است» (Portner, 2009, p. 165). بر این اساس، پورتر (همان) دو گانه «ذهنیت منبع-ترتیبی» و «عینیت منبع-ترتیبی»<sup>۴</sup> را مطرح می‌کند. پورتر (همان)، مدعی است که ذهنیت پایه-وجهی «مفهومی قطعی»، یا به بیان دیگر دارای دو قطب معین است. یعنی، یک

<sup>۱</sup> تعریف و توضیح مفهوم زمینه‌های محاوره‌ای خارج از حوصله این بحث است. در این زمینه خوانندگان علاقمند را به اثر ایلخانی‌پور و کریمی‌دوستان (and karimi-Doostan, 2015 Ilkhanipour) ارجاع می‌دهیم.

<sup>۲</sup> modal-base and ordering-source

<sup>۳</sup> modal-base subjectivity and modal-base intersubjectivity

<sup>۴</sup> ordering-source subjectivity and ordering-source objectivity

قضاوت معرفتی که بر اساس دانش بک شخص استوار است دارای بُعد «ذهنیت پایه-وجهی» و آنکه بر اساس دانش جمعی بزرگتری از افراد است دارای «بیناذهنیت پایه-وجهی» است. برعکس، به گمان وی، دو گانه «ذهنیت و عینیت منبع-ترتیبی» یک مفهوم «مدرج» است. یعنی، یک قضاوت وجهی معرفتی می تواند با توجه به کیفیت مدارک و شواهد موجود برای آن به درجات ذهنی و یا صددرصد عینی باشد. برای نمونه، بر پایه دیدگاه پورتر (همان)، قضاوت معرفتی بیان شده در نمونه (۸) توسط «باید» از یک منظر «بیناذهنی پایه-وجهی» و از دید دیگر «عینی منبع-ترتیبی» است. به بیان دیگر، پایه وجه آن بیناذهنی و منبع ترتیب آن عینی است. این قضاوت به آن جهت «بیناذهنی پایه-وجهی» است که دانش یا شواهد لازم برای آن، در پیش گروه بسیاری از افراد (شامل گوینده) است و «عینی منبع-ترتیبی» به آن جهت است که مدارک موجود برای آن بسیار با کیفیت و قوی هستند. در واقع، در نمونه (۸)، قضاوت انجام شده با انتظارات و عرف موجود درباره تعداد رقم های رمز چمدان مسافرتی مطابقت دارد.<sup>۱</sup>

۸ رمز این چمدان مسافرتی باید سه رقمی باشد.

دیدگاه پورتر (Portner, 2009)، با وجود جذابیت نظری، از چند جنبه دارای اشکال است. نخست اینکه، «ذهنیت پایه-وجهی» مفهومی با دو قطب معین نیست چرا که یک قضاوت معرفتی می تواند برخاسته از دانش گوینده، شنونده، گوینده و شنونده با هم، گوینده و تمام مردم یک نهاد و یا حتی تمامی مردم جهان باشد. بنابراین، می توان گفت که یک قضاوت معرفتی همواره به درجات «ذهنی پایه-وجهی» است همان گونه که، بر پایه دیدگاه خود وی، یک قضاوت می تواند دارای منبع ترتیب (کیفیت مدارک) کمابیش ذهنی یا حتی کاملاً عینی باشد. در یک کلام، هر دو تمایز ذهنیت/عینیت و ذهنیت/بیناذهنیت مدرج هستند. دوم آنکه، عملیاتی کردن تمایز بین ذهنیت و عینیت منبع-ترتیبی کار ساده ای نیست، چرا که منبع ترتیب مفهومی بسیار انتزاعی است. از سوی دیگر، می توان گفت که یک قضاوت معرفتی با منبع ترتیب کاملاً عینی (نمونه (۸)) دیگر قضاوت معرفتی قلمداد نمی شود، بلکه یک استنتاج منطقی یا وجه نمایی منطقی است. بنابراین، بهتر است تمایز بین ذهنیت و عینیت منبع-ترتیبی که توسط پورتر (همان) مطرح شده است کنار گذاشته شود و فقط تمایز بین ذهنیت و بیناذهنیت پایه-وجهی (اما، به صورت مقوله ای مدرج) باقی بماند. سوم اینکه، پورتر (همان) هم مانند نویس (Nuyts, 2001a; Nuyts, 2001b) توجه چندانی به ذهنیت در دیگر انواع وجه نمایی نداشته است و بیشتر به وجه نمایی معرفتی پرداخته است. در نهایت، به نظر نمی رسد که وارد کردن مفاهیم پایه وجه و منبع ترتیب از مبحث بسیار پیچیده «جهان های ممکن» کراتزر (Kratzer, 2012) به بحث ذهنیت بتواند (در عمل) از پیچیدگی های ذاتی آن گرهی بگشاید.

<sup>۱</sup> فعل کمکی «باید» در این جمله می تواند خوانش تکلیفی یا پویا هم داشته باشد. برای بحث درباره معانی غیر معرفتی افعال وجهی فارسی رجوع کنید به مدادیان و همکاران (Medadian et al., 2019).

ناروگ (Narrog, 2012) ذهنیت را مشکل از دو بُعد کُنشیت و «دسترسی بین شخصی»<sup>۱</sup> دانسته و معتقد است که کُنشیت مهمترین عامل تحقق ذهنیت است. وی «دسترسی بین شخصی» را میزان مشترک بودن یک قضاوت وجهی تعریف می کند و بیان می کند که برای تحقق ذهنیت میزان «دسترسی بین شخصی» در درجه دوم اهمیت قرار دارد. به بیان دیگر، ناروگ (همان) کاربردهای توصیفی (غیر-کُنشی) مفاهیم وجهی را دارای ذهنیت اندکی می داند. در نهایت، وی بر پایه مفهوم «دسترسی بین شخصی» ذهنیت را (در کاربردهای کُنشی) وجه‌نمایی چنین تعریف می کند:

اگر یک عنصر زبانی در بافتی معین قضاوتی را بر پایه مدارک یا ارزش‌هایی، که تنها گوینده به آن‌ها دسترسی دارد، بیان کند آن قضاوت بسیار ذهنی است، اما اگر {...} بر اساس مدارک یا ارزش‌هایی که جمعی از افراد به آن دسترسی دارند مطرح گردد میزان ذهنیت آن کمتر است (Narrog, 2012, p. 43).

ناروگ (Narrog, 2012) معتقد است که نه تنها وجهت معرفی بلکه وجه‌نمایی تکلیفی هم با مفهوم «دسترسی بین شخصی» در ارتباط است. بر این اساس، باید بر پایه دیدگاه ناروگ (همان) ضرورت تکلیفی بیان شده با «باید» در نمونه (۹) را دارای میزان «ذهنیت بسیار» قلمداد کرد، زیرا در جمله تنها منبع ضرورت شخص گوینده است. در مقابل، ضرورت تکلیفی مطرح شده توسط «باید» در نمونه (۱۰) را باید دارای میزان «ذهنیت اندک» بدانیم. چرا که منبع ضرورت در (۱۰) دیگر فقط گوینده جمله نیست بلکه منبع تکلیف گسترده‌تری در کار است (یعنی، قوانین مدرسه، که مورد پذیرش افراد بسیاری است).

۹. (مادر به فرزند) تو باید هفته‌ای یکبار اتاقو مرتب کنی. فهمیدی؟

۱۰. در این مدرسه شبانه‌روزی باید هرروز اتاق خود را مرتب کنید.

به باور ناروگ (Narrog, 2012)، «کُنشیت» و «دسترسی بین شخصی» را سه عامل محقق می کنند که در جدول (۲) به صورت خلاصه آورده شده‌اند. نکته قابل توجهی که در جدول (۲) قابل مشاهده است آن است که به گمان ناروگ (همان) ویژگی‌های ساخت‌وازی-نحوی یک نشانگر وجهی فقط در تحقق کُنشیت نقش دارند و در تحقق میزان دسترسی بین شخصی دخیل نیستند. دو عامل باقیمانده دیگر در تحقق کُنشیت و دسترسی بینافردی نقش بالاهمیت بر عهده دارند.

## جدول ۲: عوامل تحقق مقوله کُنشیت و دسترسی بینافردی

(برگرفته از ناروگ (Narrog, 2012, p. 44))

عوامل تحقق کُنشیت و دسترسی جمعی	دارای نقش در تحقق ...
ویژگی‌های ساخت‌وازی-نحوی یک نشانگر وجهی	کُنشیت
ظهور نشان‌گر وجهی در یک ساختار نحوی معین	کُنشیت و دسترسی بین شخصی
بافت فرازبانی کلام	کُنشیت و دسترسی بین شخصی

<sup>1</sup> interpersonal accessibility

در حالی که دیدگاه ناروگ (Narrog, 2012) دربارهٔ «ذهنیت» (به ویژه عنصر دسترسی بین شخصی آن) شباهت آشکاری به دیدگاه مسئولیت‌محور نویس (Nuyts, 2001a; Nuyts, 2001b) دارد، درک وی از «بیناذهنیت» با دیدگاه نویس کوچکترین سازگاری ندارد. ناروگ «بیناذهنیت» را به «مخاطب-مداری»<sup>۱</sup> گوینده ارتباط می‌دهد و آن را بیانگر «توجه به خود {اجتماعی} مخاطب» می‌داند. برای نمونه، بر پایهٔ دیدگاه ناروگ (Narrog, 2012)، بهره‌گیری از فعل کمکی وجهی «شدن» در نمونه (۱۱) به بیناذهنی شدن امکان تکلیفی بیان شده (یا همان مفهوم اجازه) منجر می‌شود. چرا که استفاده از این نشانگر وجهی نمایانگر توجه گوینده به جایگاه و نیاز اجتماعی مخاطب/شنونده است و مخاطب‌مداری او را نشان می‌دهد. استفاده از واژه «بی‌زحمت» هم این مخاطب‌مداری را تقویت می‌کند. هر چند، در یک تعارض آشکار، بر پایهٔ دیدگاه نویس (Nuyts, 2001a; Nuyts, 2001b)، اجازه مطرح شده در نمونه (۱۱) ذهنی (یا همان گوینده-محور) است، چرا که اجازه‌گیرنده تنها گوینده جمله است و جمع بزرگتری از افراد در گرفتن اجازه دخیل نیستند.<sup>۲</sup> پس، بر پایهٔ دیدگاه ناروگ (Narrog, 2012) بهره‌گیری از «شدن» در نمونه (۱۱) ناظر بر مخاطب-مداری گوینده است، در حالی که بر پایهٔ دیدگاه نویس (Nuyts, 2001a; Nuyts, 2001b) ناظر بر گوینده-محوری و ذهنیت است.

#### ۱۱. می‌شه، بی‌زحمت، اون آچار رو به من بدی؟

نکته قوت رویکرد ناروگ (Narrog, 2012)، به ذهنیت، اما، در ارتباط دادن تحقق آن به عوامل بافتی نهفته است، که می‌تواند برای طراحی الگویی عملیاتی برای شناسایی و ارزیابی بی‌طرفانه آن به کار گرفته شود. با این وجود، آشتی دادن درک وی از «بیناذهنیت» (در چارچوب مخاطب-مداری) با برداشت مرسوم و پرطرفدار از ذهنیت (که همان گوینده-محوری باشد) دشوار است.

در میان پژوهشگران فارسی زبان هم بررسی‌های اندکی دربارهٔ ذهنیت در حوزه مفاهیم وجهی انجام شده است. توانگر و عموزاده (Tavangar & Amouzadeh, 2009) و عموزاده و همکاران (Amouzadeh et al., 2012) هم ذهنیت و عینیت را به ترتیب به گوینده-محوری و محتوی-محوری ربط می‌دهند. اگرچه، این پژوهشگران از رویکرد کمایش وابسته به بافت لاینز (Lyons, 1977) به ذهنیت (در حوزه افعال کمکی) پیروی می‌کنند، اما در مقام عمل ذهنیت و عینیت را به صورت‌های وجهی معین نسبت می‌دهند. به باور آنها صفت‌های وجهی معرفتی (برای نمونه، در ترکیبی مانند ممکن است که ...) «اغلب» بیانگر یک قضاوت ذهنی

<sup>1</sup> addressee orientation

<sup>2</sup> دو رویکرد کاملاً متمایز دیگر هم به مفهوم ذهنیت هم وجود دارد که به دلیل منحصر بودن آنها به نظریه‌های ویژه زبانی، وارد بحث دربارهٔ آنها نمی‌شویم. علاقمندان می‌توانند به آثار تروگات و دشر (Traugott and Dasher, 2002)، تروگات (Traugott, 1995) تروگات و کونینگ، (Traugott and Konig, 2001)، تروگات (Traugott, 2010) و لانگکر (Langacker, 1991 and 2002) مراجعه کنند.



هستند در حالی که قیده‌های وجهی (مانند، احتمالاً، قطعاً و موارد مشابه) «اساساً رفتاری عینی از خود به نمایش می‌گذارند» (Tavangar & Amouzadeh, 2009, p 859). دربارهٔ بروز ذهنیت در حوزهٔ فعل‌های کمکی وجهی، هر دو اثر تنها به این اشاره بسنده می‌کنند که «توانستن» و «خواستن» مفاهیم وجهی پویا را بیان می‌کنند و بنابراین «بدون استثناء تفسیر عینی دارند چرا که با محتوای گزاره‌ای سروکار دارند». از دیدگاه توانگر و عموزاده (Tavangar & Amouzadeh, 2009)، فعل‌های وجهی اصلی مانند «فکر کردن» ذهنی هستند، به جز زمانی که در ساختار مجهول به کار گرفته شوند که در آن صورت عینی می‌شوند. در نقد آرای این پژوهشگران باید گفت اینکه ایشان افعال وجهی کمکی توانستن و خواستن را تنها بیانگر وجه‌نمایی پویا، و، بنابراین، همواره دارای بعد عینیت دانسته‌اند درست نیست. در فارسی کاربردهای معرفتی و تکلیفی این دو فعل وجهی فراوان دیده می‌شوند و می‌توانند دربردارنده بعد ذهنیت هم باشند. همچنین، اینکه ایشان صفت‌ها و قیده‌های وجهی را «اغلب» یا «اساساً» به ترتیب ذهنی و عینی قلمداد می‌کنند و ذهنیت را به انواع معینی از وجه‌نمایی مرتبط می‌کنند، هم بحث‌برانگیز است. در نهایت، دیدگاه ایشان در مورد عینی‌بودن مفاهیم بیان‌شده توسط قیده‌های وجهی در تعارض با ذات‌گنشی این نشانگرهاست. بنابراین، بر پایهٔ دیدگاه لاینر (Lyons, 1977)، که این پژوهشگران به گفتهٔ خودشان پیرو وی بوده‌اند، قیده‌های وجهی بیشتر با ذهنیت در تعامل هستند نه عینیت. البته، مسئلهٔ مهمتر آن است که اصولاً نسبت دادن ذهنیت به صورت‌های وجهی معین خود محل اشکال است و نمی‌توان (و نباید) با قطعیت بالا (و بدون در نظر گرفتن ساختار نحوی و بافت کلام) یک نشانگر وجهی را ذهنی یا عینی دانست.

نقی‌زاده و همکاران (Naghizadeh, 2010) در مقاله‌ای ارزشمند، وجه‌نمایی در قضاوت‌های معرفتی بیان‌شده با دو فعل کمکی وجهی «توانستن» و «بایستن» را بررسی کردند/ آن‌ها معتقدند که خوانش‌های ذهنی آنها (در معانی معرفتی و تکلیفیشناس) دارای نقش اجتماعی (بینافردي) هستند، چرا که دیدگاه گوینده جمله دربارهٔ یک گزاره را نمایان می‌کنند، در حالی که کاربردهای عینی آن‌ها نقشی اندیشگانی دارند (Naghizadeh et al., 2010, p. 13-14). آن‌ها، همچنین، باور دارند که خوانش‌های معرفتی و تکلیفی این افعال می‌تواند عینی یا ذهنی باشند، اما خوانش‌های پویای آن‌ها همیشه عینی هستند. نکتهٔ بسیار مهمی که نقی‌زاده و همکاران (همان) به درستی آن را تأیید می‌کنند، آن است که ذهنیت در افعال کمکی وجهی فارسی تا اندازهٔ زیادی وابسته به بافت کلام است تا معنای ذاتی این نشان‌گرهای وجهی. همچنین، آن‌ها بیان می‌کنند که مرز معینی بین ذهنیت و عینیت در معانی «توانستن» و «بایستن» وجود ندارد و این موضوع از پیچیدگی‌های معنایی فعل‌های کمکی و بافت محور بودن تفسیر آن‌ها سرچشمه می‌گیرد. آن‌ها، در پایان، بیان می‌کنند که معانی ذاتی «توانستن» و «بایستن» برای ارزیابی ذهنیت در آن‌ها کافی نبوده و لازم است که برای این منظور دانش عمومی خود از جهان و عناصر بافتی هم بهره بگیریم (Tavangar & Amouzadeh, 2009, p. 14-15). این مطلب یکی دیگر از نقاط قوت پژوهش ایشان است. گرچه ایشان ذهنیت را در بایستن و توانستن را به‌خوبی تبیین می‌کنند، اما الگویی را

برای عملیاتی کردن ارزیابی ذهنیت در این دو فعل ارائه نمی‌کنند. البته، این محدودیتی است که پژوهشگران دیگر هم با آن کمابیش درگیر هستند. به همین دلیل است که گاهی ارزیابی آن‌ها از ذهنیت بحث‌برانگیز می‌شود. برای نمونه، نقی‌زاده و همکاران (Naghzadeh et al., 2010) ضرورت معرفتی بیان‌شده با «نمی‌تواند» در نمونه (۱۲) را ذهنی قلمداد می‌کنند. هر چند، با نگاه عمیق‌تر می‌توان دید که در این جا اطمینان‌گوینده درباره صحت گزاره تنها زائیده ذهن او نیست (گرچه وی آن را به زبان جاری کرده است و با آن هم موافق است). به نظر می‌رسد که دانش مرتبط با این قضاوت نزد گروه بسیاری از مردم است. در واقع، بر پایه عرف (ر.ک. به بحث پایه‌ی-وجه کراتزر (Kratzer, 2012))، فردی (مثلاً) چهل ساله از دیدگاه بسیاری از مردم (در حالت عادی) نمی‌تواند مجرد مانده باشد. بنابراین، می‌توان استدلال کرد که گوینده و بقیه افراد (شامل شنونده) در این قضاوت شریک (و به نحوی با هم پذیرای مسئولیت درستی آن) هستند. پس، قضاوت بیان‌شده در نمونه (۱۲) گوینده-محور محض یا صددرصد ذهنی نیست و باید به گونه دیگری توصیف شود. همچنین، ایشان فقط به ذهنیت در دو فعل بایستن و توانستن می‌پردازند و دیگر افعال کمکی وجهی و به دیگر صورت‌های وجهی فارسی را از نظر بیان ذهنیت بررسی نمی‌کنند.

۱۲. با این سن و سال علی نمی‌تواند مجرد باشد. (Naghzadeh et al., 2010, p. 14)

یکی از نکته‌های مهم در پیوند با این پژوهش و دو اثربخشی بهره‌گیری از نمونه‌های محقق‌ساخته و (اغلب) تک‌جمله‌ای است که بیشتر بر اساس شم زبانی پژوهشگران بیان شده و مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. این رویه، برخلاف آثار بسیاری از پژوهشگران غیر فارسی‌زبان است که اغلب از نمونه‌های واقعی که در بافت کامل‌تری قرار دارند، بهره برده‌اند.

### ۳. ارائه الگوی عملیاتی برای ارزیابی ذهنیت در مفاهیم وجهی

با بررسی رویکردهای کلی سه‌گانه به ذهنیت در مفاهیم وجهی در بخش دوم آشکار است که در هر توصیفی از ذهنیت در مفاهیم وجهی باید به دو پرسش پاسخ داده شود: (۱) تعریف عملیاتی ذهنیت و عینیت در مفاهیم وجهی چیست؟ و (۲) عوامل تحقق آن‌ها کدامند؟ در این بخش به این دو پرسش، پاسخ‌های عملیاتی داده و به دنبال آن یک الگوی تلفیقی برپایه عناصر شناسایی شده در پژوهش‌های موجود برای ارزیابی ذهنیت در مفاهیم وجهی پیشنهاد می‌کنیم.

### ۳.۱. تعریفی عملیاتی برای ذهنیت در مفاهیم وجهی

آنچه مسلم است این است که برای ارزیابی ذهنیت و عینیت در مفاهیم وجهی گریزی از جدا کردن وجه‌نمایی پویا و منطقی از وجه‌نمایی تکلیفی و معرفتی نیست. چراکه وجه‌نمایی پویا و منطقی به باور هالییدی (Halliday, 1970) و بسیاری از پیروان وی، دارای نقش اندیشگانی یا همان محتوی-محوری در زبان هستند،

درحالی که وجه‌نمایی تکلیفی و معرفتی هر دو نقش بینافردی دارند. همچنین، همان‌گونه که نویسند (Nuyts, 2006, p. 17) بیان می‌کند، مفاهیم وجهی معرفتی و تکلیفی مقوله‌هایی «نگرشی» هستند اما مفاهیم وجهی پویا مقوله‌های معنایی غیر نگرشی‌اند. نویسند (همان) در این زمینه می‌نویسد که «تمامی مقوله‌های نگرشی - هر کدام به روشی متفاوت - نمایانگر آن هستند که گوینده ... تا چه حد به یک وضعیت از امور متعهد است» (Nuyts, 2006, p. 17). پالم (Palmer, 2001, p. 78) هم وجه معرفتی و تکلیفی را جدا از وجه‌نمایی پویا زیرمجموعه «وجه‌نمایی گزاره‌ای»<sup>۱</sup> خود قرار داده است و وجه‌نمایی پویا را زیرمجموعه «وجه‌نمایی رویدادی»<sup>۲</sup> خود می‌داند. پالم (Palmer, 1990)، در واقع وجه‌نمایی پویا را واجد خصوصیات وجهی اندکی دانسته و درباره پذیرش آن به عنوان یک نوع از انواع اصلی وجه‌نمایی تردیدهایی را بیان می‌کند (Palmer, 1990, p. 2). مانند بسیاری از پژوهشگران که نام برخی را در بالا آوردیم، وجه‌نمایی پویا و منطقی را به عنوان مقوله‌هایی غیرنگرشی که دارای نقش اندیشگانی در زبان هستند عینی قلمداد می‌کنیم. در مقابل، وجه‌نمایی تکلیفی و معرفتی به عنوان مقوله‌های نگرشی که دارای نقش بینافردی و گوینده-محور در زبان هستند را با توجه به بافت ذهنی و بینذهنی می‌دانیم. یادآور می‌شویم که همه پژوهشگران گروه سوم در جدول (۱) (Palmer, 1990; Coates, 1983, Huddleston & Pullum et al., 2002; Collins, 2007, 2009) هم که آثار آنها بر پایه پژوهش‌های پیکره‌ای گسترده بوده، بیان کرده‌اند که مفاهیم وجهی تکلیفی و معرفتی می‌توانند دارای بعد ذهنیت باشند. همچنین، می‌توان یک تمایز سه‌گانه دیگر را هم بین «ذهنیت»، «بیناذهنیت» و «عینیت» در مفاهیم وجهی در نظر گرفت و ارتباط آنها با سه نوع اصلی از وجه‌نمایی را تبیین نمود. در این جا، لازم است برای «ذهنیت»، «بیناذهنیت» و «عینیت» وجهی هم تعاریف عملیاتی ارائه کنیم.

اگر یک مفهوم وجهی فقط معنایی را به محتوای گزاره‌ای جمله بیافزاید و نمایانگر نگرش گوینده درباره وضعیت از امور یا همان محتوای گزاره‌ای نباشد، بر پایه نقش اندیشگانی که دارد می‌توان گفت که عینی است. همان‌گونه که در بخش (۲) دیدیم، پژوهشگران فراوانی به پیروی از هالیدی (Halliday, 1970) همین نظر را دارند (Collins, 2007, Collins, Palmer, 1990; Coates, 1983, Huddleston & Pullum, 2002; Verstrate, 1990; 2001; Salkie, 2009; 2009). در میان پژوهشگران فارسی زبان نقی زاده و همکاران (Naghizadeh et al., 2010)، توانگر و عموزاده (Tavangar & Amiuzadeh, 2009) و عموزاده و همکاران (Amouzadeh et al., 2012) هم دقیقاً با همین استدلال معانی پویای «بایستن» و «توانستن» را همواره عینی دانسته‌اند. همچنین، همه پژوهشگرانی هم که آراء آنها در جدول (۱) آورده شده‌است، همین نظر را دارند. بر پایه این تعریف، نه تنها مفاهیم پویایی مانند «توانایی» و «تمایل»، که در ادبیات مربوطه آشکارا عینی قلمداد شده‌اند، را می‌توان عینی دانست بلکه «ضرورت موقعیتی»، «امکان موقعیتی» و «ضرورت کنشگر-محور» را هم

<sup>1</sup> propositional modality

<sup>2</sup> event modality

می‌توان عینی به شمار آورد. چرا که اساساً این مفاهیم هم پویا و غیرنگرشی هستند و هم نظر گوینده را درباره وضعیت امور بر نمی‌تابانند. دلیل عینی بودن چنین مفاهیمی آن است که آن‌چه آن‌ها بیان می‌کنند، مربوط به ذات وضعیت امور است و یا ویژگی‌های درونی نهاد جمله را توصیف می‌کنند. همچنین، به دلیل همین عینی بودن است که این مفاهیم پویا یا درست و یا نادرست هستند و نمی‌توانند (به ویژه، برخلاف، وجه‌نمایی معرفتی) جایی بین درست یا نادرست بودن قرار بگیرند. برای نمونه، ممکن نیست که یک شخص هم توانایی شنا کردن را داشته باشد و هم نداشته باشد. در واقع، یافتن یک مرز معین بین مفاهیم وجهی پویا و محتوای گزاره‌ای جمله دشوار است (اگرچه غیر ممکن نیست). سالکی (Salkie, 2009) هم وجود چنین مرزی را نشانی از ذهنی بودن یک مفهوم وجهی می‌داند و نبود آن را به عینیت ربط می‌دهد. بر پایه استدلالی که در بالا برای وجه‌نمایی پویا و عینی بودن آن ارائه شد، وجه‌نمایی منطقی (نمونه (۱۱)) را هم می‌توان همواره عینی دانست. چرا که برخلاف وجه‌نمایی معرفتی و تکلیفی نگرش گوینده و گوینده-محوری در آن آشکار نیست. همچنین، همانند وجه‌نمایی پویا، وجه‌نمایی منطقی بخشی از محتوای گزاره‌ای جمله را تشکیل می‌دهد، دارای نقش اندیشگانی است و، بنابراین، می‌توان گفت عینی است.

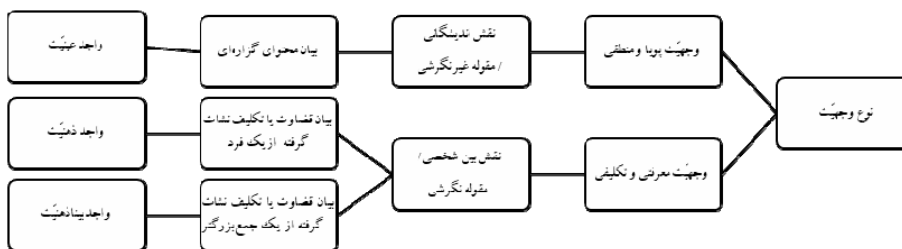
برخلاف مفاهیم وجهی پویا و استنتاج‌های منطقی که پیش‌تر گفته شد، مفاهیم معرفتی و تکلیفی در زبان دارای نقش بینافردی هستند (Halliday, 1970) و در دسته مفاهیم نگرشی که گوینده-محور هستند قرار می‌گیرند (Nuyts, 2006). در درک مفهوم ذهنیت و نحوه بروز آن در این دو حوزه وجهی نگرشی، نگارنده از دیدگاه پژوهشگرانی پیروی می‌کند که کمابیش آن را به میزان مشترک بودن مدارک (یا منبع تکلیف) این مفاهیم وجهی ارتباط داده‌اند (به ویژه، نویس (Nuyts, 2012; Nuyts, 2014) و ناروگ (Narrog, 2012)).<sup>۱</sup> بر پایه این دیدگاه، وجه‌نمایی معرفتی و تکلیفی به عنوان مقوله‌های معنایی نگرشی می‌توانند در بافت‌های گوناگون دارای درجاتی از ذهنیت یا گوینده-محوری باشند. پس، می‌توان ذهنیت را به عنوان یک مقوله مدرج، که بین دو قطب ذهنیت و بیادذهنیت قرار می‌گیرد، در مفاهیم وجهی معرفتی و تکلیفی چنین تعریف کرد:

یک قضاوت معرفتی زمانی ذهنی قلمداد می‌شود که گونه‌ای معلوم شود که فقط یک فرد (گوینده و یا کسی که گوینده قضاوت او را نقل می‌کند) به تنهایی به مدارک و شواهد مرتبط با آن قضاوت معرفتی دسترسی دارد و بر اساس آن قضاوت می‌کند. به همین ترتیب، یک مفهوم وجهی تکلیفی زمانی ذهنی است که به گونه‌ای معلوم شود که فقط یک فرد (گوینده و یا کسی

<sup>۱</sup> تفاوت‌هایی بین رویکرد این پژوهشگران به ذهنیت و تعریف آن در مفاهیم وجهی معرفتی و تکلیفی وجود دارد که در بخش (۳.۲) به آن‌ها پرداخته شد. با این وجود یک هسته مشترک در تمامی آن‌ها قابل شناسایی است که همان میزان مشترک بودن قضاوت‌های معرفتی و مفاهیم وجهی تکلیفی و شواهد یا منابع تکلیف آن‌ها در بین افراد درگیر است.

که گوینده از او نقل قول می کند) به تنهایی منبع تکلیف بیان شده است. در غیر این صورت، یک مفهوم وجهی معرفتی و تکلیفی متناسب با تعداد افرادی که در آن دخیل و شریک دانسته می شوند به درجات «بیناذهنی» است.

انتخاب واژه های «ذهنیت» و «بیناذهنیت» در تعریف بالا مناسب به نظر می رسد. چرا که حتی معنای تحت الفظی آن ها هم با واقعیت های جهان و زبان سازگاری دارد: واژه «ذهنی» در لغت به معنای «مربوط به ذهن/تفکر شخص» است، و واژه «بیناذهنی» معنای «زائیده جمعی از اذهان/افکار» را تداعی می کند. شکل (۱) درک نگارنده از ارتباط بین «عینیت»، «ذهنیت» و «بیناذهنیت» را به صورت طرحواره ای نشان می دهد.



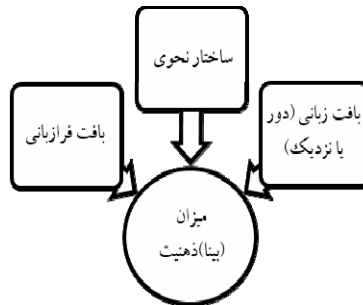
شکل ۱: عینیت، ذهنیت و بیناذهنیت در مفاهیم وجهی

### ۲.۳. عوامل تحقق ذهنیت در مفاهیم وجهی تکلیفی و معرفتی

حال به این پرسش می رسیم که عوامل تحقق «ذهنیت» و «بیناذهنیت» در مفاهیم وجهی تکلیفی و معرفتی کدام اند و چگونه باید تشخیص داده شوند. باری دیگر لازم است یادآوری کنیم که مفاهیم پویا را مانند بسیاری پژوهشگران متقدم و متأخر همواره عینی می دانیم. با توجه به مروری که بر پیشینه پژوهش مربوطه در بخش دوم انجام پذیرفت، به نظر می رسد که سه عامل (به صورت جداگانه یا در ترکیب با هم) می توانند در تحقق «ذهنیت» و «بیناذهنیت» در مفاهیم وجهی معرفتی و تکلیفی دخالت داشته باشند: ۱- ساختار نحوی دربردارنده عنصر وجه نما، ۲- بافت زبانی و ۳- بافت فرازبانی. ناروگ (Narrog, 2012) و نویتس (Nuyts, 2012 and 2014) برجسته ترین پشتیبانان این رویکرد بافت-محور به تعیین ذهنیت هستند. در میان پژوهشگران فارسی زبان هم نقی زاده و همکاران (Naghizadeh et al., 2010) در کل رویکردی این چنینی دارند اما در مقاله خود وارد جزئیات نمی شوند و بیشتر به بافت-محور بودن مفهوم ذهنیت اشاره می کنند. ویژگی های ساخت واژی-نحوی ذاتی نشان گرهای وجهی معرفتی و تکلیفی فقط در بیان کُشیت سهم دارند (رجوع کنید به (Narrog, 2012; Verstaete, 2001)) و با تحقق ذهنیت و گوینده-محوری بی ارتباطند. ساختارهای نحوی دربردارنده نشان گرهای وجهی معرفتی و تکلیفی، اما، می توانند میزان ذهنیت قضاوت های وجهی را آشکار کنند. برای نمونه، در (۱۳)، ساختار نحوی غیر شخصی بند پایه نمایانگر بیناذهنی بودن قضاوت معرفتی بیان شده با «تصور

می شود/ممکن است» است. چرا که گوینده به واسطه بهره گیری از این ساختار نحوی بدون نهاد افراد بسیاری را در این قضاوت معرفتی دخیل کرده و مسئولیت قضاوت را بین خود و آن‌ها بخش بندی نموده است (نمونه (۲۲) در بخش ۴ را هم ببینید). در مقابل، اگر گوینده جمله «من تصور می کنم که ...»، که دارای ساختار معلوم با نهاد اول شخص مفرد است، را به کار برده بود، به واسطه این ساختار با یک قضاوت معرفتی ذهنی و گوینده-محور رویه رو بودیم.

۱۳. تصور می شود/ممکن است که رئیس جمهور کنونی برای دور بعدی هم مجدداً انتخاب شود. بافت زبانی (دور یا نزدیک) و اطلاعات موجود در آن و بافت فرازبانی (که شامل دانش عمومی افراد درباره امورات جهان می شود) هم به نوبه خود، در بردارنده ظرفیت‌های چشمگیری برای آشکارسازی میزان مشترک بودن قضاوت‌های معرفتی و مفاهیم تکلیفی هستند (تحلیل نمونه‌ها در بخش (۴) را ببینید). عوامل دخیل در ذهنی یا بیناذهنی بودن مفاهیم تکلیفی و معرفتی در شکل (۲) به صورت طرحواره‌ای نشان داده شده‌اند.



شکل ۲: عوامل تحقق ذهنیت یا بیناذهنیت در وجه‌نمایی تکلیفی و معرفتی

باید تأکید کنیم که این سه عامل بافتی می‌توانند به تنهایی و یا در ترکیب باهم ذهنی بودن یا درجه بیناذهنیت مفاهیم تکلیفی یا معرفتی را آشکار کنند. همچنین، ذهنیت در کل یک مقوله دو قطبی<sup>۱</sup> نیست، بلکه یک مقوله مدرج<sup>۲</sup> است و باید به صورت یک دنباله که یک سوی آن بیشترین ذهنیت یا گوینده‌محوری و سوی دیگر آن بیشترین بیناذهنیت است در نظر گرفته شود. بین دو سوی این دنباله می‌توان نقطه‌های فراوانی را در نظر گرفت. این به آن معناست که مفاهیم معرفتی و تکلیفی می‌توانند (متناسب با تعداد افرادی که در آن‌ها شریک دانسته می‌شوند) در بردارنده درجه‌های گوناگونی از بیناذهنیت باشند. بنابراین، با توجه به اطلاعات به دست آمده از این سه عامل بافتی، هر چه تعداد افرادی که در یک قضاوت دخیل/مسئول دانسته می‌شوند، بیشتر باشند (و یا هر چه افرادی که منبع یک تکلیف-اجازه یا اجبار-دانسته می‌شوند، بیشتر باشند)، درجه بیناذهنیت آن قضاوت معرفتی

<sup>۱</sup> bi-polar  
<sup>۲</sup> scalar

یا وجه‌نمایی تکلیفی هم متناسب با تعداد افراد درگیر بیشتر خواهد شد. بنابراین، ارزیابی ذهنیت و میزان بینادذهنیت مفاهیم معرفتی و تکلیفی را می‌توان به این ترتیب عملیاتی کرد:

یک قضاوت معرفتی (امکان، ضرورت، احتمال و موارد مشابه) کاملاً ذهنی (گوینده-محور) است اگر و تنها اگر یکی از سه عامل شکل (۲) یا هر ترکیبی از آن‌ها نمایانگر آن باشند که مسئولیت آن قضاوت و مدارک آن تنها و تنها به یک شخص تعلق دارد و بس (این شخص می‌تواند گوینده جمله و یا هر فرد دیگری که گوینده قضاوت را از او نقل می‌کند باشد). به همین طریق، یک مفهوم تکلیفی (امکان و یا ضرورت/اجازه یا اجبار) صددرصد ذهنی است اگر و تنها اگر یکی از عوامل شکل (۲) و یا ترکیبی از آن‌ها نمایانگر آن باشند که منبع تکلیف بیان‌شده تنها و تنها یک شخص است و بس (این شخص می‌تواند گوینده جمله باشد و یا هر فرد دیگری که گوینده از او نقل قول می‌کند). در غیر این صورت، قضاوت‌های معرفتی متناسب با تعداد افرادی که در آن دخیل دانسته می‌شوند و مفاهیم تکلیفی متناسب با افرادی که منبع آن‌ها دانسته می‌شوند به درجات بینادذهنی تلقی خواهند شد.

در نهایت، باید گفت که «کُنشیت» به عنوان یکی از ابعاد وجه‌نمایی معرفتی و تکلیفی در تحقق ذهنیت یا میزان بینادذهنیت جایگاهی ندارد و مستقل از این ابعاد عمل می‌کند. واقعیت این است که مفاهیم وجهی کُنشی و توصیفی هر دو می‌توانند با توجه به سه عامل بافتی اشاره شده در بالا (شکل ۲) کاملاً ذهنی و یا به درجات بینادذهنی باشند. همان‌گونه که پیش‌تر در مقدمه مقاله به نقل از نویسنده (Nuyts, 2001a, p. 39) شرح داده شد، منظور از کُنشیت آن است که در مفاهیم معرفتی و تکلیفی، گوینده جمله در زمان صحبت، به آنچه می‌گوید پایبند و پذیرای مسئولیت آن باشد. در مقابل، در مفاهیم وجهی توصیفی گوینده جمله فقط در نقش گزارشگر/توصیف‌کننده یک مفهوم معرفتی یا تکلیفی ظاهر می‌شود. برای نمونه، در جمله‌های «ممکن است امروز باران بیارد» و «کارشناس هواشناسی اعلام کرد که ممکن است امروز باران بیارد» «ممکن است» بیانگر یک قضاوت معرفتی «کُنشی» و «توصیفی» است. در جمله اول گوینده قضاوت معرفتی خود را بیان کرده‌است، اما در جمله دوم گوینده قضاوت معرفتی «کارشناس هواشناسی» را توصیف کرده‌است و خود، حداقل به صورت آشکار، به درستی یا نادرستی آن پایبند نیست و در برابر آن مسئولیتی ندارد. پژوهشگران در زمینه ارتباط ذهنیت با کُنشیت و توصیفی بودن به دو دسته کلی گروه‌بندی می‌شوند. یک دسته کُنشیت را ویژگی ذهنیت می‌دانند (از جمله، لاینز (Lyons, 1977)، پالمر (Palmer, 1990)، ورسترانه (Verstraete, 2001)، سالکی (Salkie, 2009) و ناروگ (Narrog, 2012)). دسته دیگر کُنشیت وجهی و ذهنیت را ابعادی مستقل از هم می‌دانند (به ویژه، (Nuyts, 2012; Nuyts, 2014)). نگارنده هم در الگوی پیشنهادی خود مستقل بودن کُنشیت و ذهنیت را اعمال می‌کند. چرا که در هر دو جمله اشاره شده، فارغ از اینکه قضاوت‌کننده چه کسی است، «ممکن است» یک قضاوت را بیان می‌کند که باید با توجه سه عامل

ساختار نحوی، بافت زبانی دور یا نزدیک و بافت فرازبانی میزان ذهنیت یا بیناذهنیت آن تعیین گردد. اینکه این قضاوت معرفتی به گوینده جمله تعلق دارد و او به آن در زمان سخن گفتن پایبند است (یعنی، گشتی بودن) و یا به «کارشناس هوشناسی» روی تحلیل ما از این عوامل بافتی تأثیری ندارد. پس یک مفهوم وجهی تکلیفی یا معرفتی می‌تواند گشتی ذهنی/بیناذهنی باشد و یا توصیفی ذهنی/بیناذهنی. برای درک بیشتر این موضوع نگاه کنید به نمونه‌های (۱۹) و (۲۲) در بخش (۴)، که هر دو دربردارنده قضاوت‌های معرفتی توصیفی هستند.

#### ۴. بهره‌گیری از الگوی پیشنهادی برای ارزیابی میزان ذهنیت در گستره‌ای از مفاهیم و

##### نشانه‌های وجهی فارسی

در این بخش الگوی تلفیقی پیشنهادی خود برای ارزیابی و تعیین عینیت، ذهنیت و میزان بیناذهنیت را در مفاهیم وجهی به کار می‌بندیم. به این منظور، نمونه‌هایی مشتمل بر انواع اصلی مفاهیم وجهی (معرفتی، تکلیفی و پویا) را به صورت تصادفی از وب‌گاه‌های فارسی زبان برگزیدیم تا بتوانیم در نمونه‌هایی واقعی از زبان فارسی این ابعاد معنایی را در گستره متنوعی از عناصر وجه‌نما (شامل قیود، صفات، افعال کمکی و افعال اصلی) ارزیابی نماییم.<sup>۱</sup> برای شروع فعل کمکی «توانستن» را در نمونه (۱۵) در نظر بگیرید که بیانگر امکان خستی یا موقعیتی است. این معنای وجهی در زمره معانی پویا به شمار می‌رود (Palmer, 1990, p. 83) و از دید نویسن (Nuyts, 2006) غیر نگرشی است. در واقع «توان» در نمونه (۱۵) بخشی از محتوای گزاره‌ای جمله را تشکیل می‌دهد و نه ارزیابی گوینده از احتمال درستی یا نادرستی گزاره را. در واقع مرز آن‌چنان مشخصی بین این وجه‌نمایی و محتوای گزاره‌ای جمله وجود ندارد. همچنین، معنای «توانستن» در (۱۵) با توجه به پویا بودنش به یک وضعیت درونی از امور اشاره دارد و از جنبه نقشی اندیشگانی به شمار می‌آید. در واقع، گوینده بیان می‌کند که درمان ییوست بر پایه شرایط و علم موجود (نه نگرش وی) امری امکان‌پذیر و شدنی است. بنابراین، مفهوم وجهی بیان‌شده با «توان» عینی است و گوینده جمله در آن دخالت ندارد.

۱۵. ییوست { ... } گاهی اوقات نشانه‌ای از اختلال عملکرد کف لکن (ناهماهنگی بین کف لکن و عضلات

رکتوم) است و می‌توان آن را با فیزیوتراپی درمان کرد.<sup>۲</sup>

بر خلاف نمونه (۱۵)، در (۱۶)، «توانستن» به عنوان یک فعل کمکی بیانگر یک قضاوت معرفتی است<sup>۴</sup> که

احتمال درست بودن گزاره را از دیدگاه گوینده بیان می‌کند. همان‌گونه که نویسن (Nuyts, 2006) بیان

<sup>۱</sup> یکی از محدودیت‌های تحقیقاتی که در بررسی مقوله ذهنیت در وجهیت در فارسی وجود دارد استفاده از جملات محقق-ساخته است. ما از این محدودیت اجتناب کردیم.

<sup>۲</sup> برای خوانایی بهتر نمونه‌ها از نظر علامت و فاصله‌گذاری اندکی اصلاح شده‌اند.

<sup>۳</sup> <http://www.hidoctor.ir>

<sup>۴</sup> توجه داشته باشید که وجود کلمه «احتمال» در بافت نمایانگر معرفتی بودن معنای «توانستن» در نمونه (۱۶) است و خوانش پویای آن را تقریباً منتفی (اما، نه غیر ممکن) می‌کند.



می کند قضاوت های معرفتی نگرشی هستند. همچنین، بر پایه دیدگاه هالیدی (Halliday, 1970) قضاوت های معرفتی افعال وجهی نقش بینا فردی دارند. همچنین، قضاوت بیان شده از نوع گنشی است چرا که گوینده در زمان سخن گفتن، به آن پایبند است. در واقع، گوینده جمله و کسی که قضاوت را انجام داده است هر دو یک نفر هستند و گوینده قضاوت فرد دیگری را توصیف یا نقل قول نکرده است. به بیان دیگر، در این جا گوینده جمله در بیان مفهوم وجهی نظر خود را دخیل کرده است. بر پایه الگوی پیشنهادی ارائه شده معنای «توان» ذاتاً ذهنی نیست. همچنین، ساختار نحوی در بر گیرنده «توان» هم به تعیین میزان ذهنیت معنای آن کمکی نمی کند و سرخنی از آن در خود ندارد. از سوی دیگر، بافت زبانی (دور و نزدیک) هم هیچ عنصری که نمایانگر میزان ذهنیت باشد را در خود ندارد. بنابراین، بر پایه الگوی پیشنهادی، برای تعیین میزان ذهنیت معنای «توانستن» نوبت به رجوع به بافت فرا زبانی می رسد. با کمی ژرف نگری، می توان گفت که بافت و اطلاعات فرا زبانی نمایانگر آن است که قضاوت معرفتی مطرح شده با «توانستن» اساساً نمی تواند نظر شخصی و ذهنی گوینده جمله باشد. چرا که بین گوینده جمله، که از قرار معلوم یک پزشک است، و (دست کم بخشی) از پزشکان دیگر درباره درستی گزاره (یعنی، رژیم خام خواری یا استفاده از پودر ملین، سبب بروز این مشکل در ایشان شده است) اتفاق نظر وجود دارد. به بیان دیگر، این قضاوت معرفتی بر مبنای دانسته های پزشکی تجمیعی است که در دسترس پزشکان دیگر هم هست. در نتیجه، می توان قضاوت بیان شده توسط «توان» در نمونه (۱۶) را بینا ذهنی و در بین پزشکان مربوطه مشترک دانست. چون گوینده جمله هم به این قضاوت معتقد است و آن را به نمایندگی از همکاران به زبان آورده است قضاوت معرفتی طرح شده کنشی است. البته همان گونه که در بخش گسترش الگو گفته کنشی یا توصیفی بودن مستقل از ذهنیت و بینا ذهنیت هستند.

۱۶. اگر افرادی که رژیم می گیرند، در برنامه غذایی روزانه شان میزان کربوهیدرات را بسیار کم کنند، عضلاتشان در بحث گلیکوژن سازی دچار مشکل می شوند و احتمال بروز کرامپ عضلاتی بالامی رود. رژیم هایی که این خانم گرفته بودند، به خصوص رژیم خام خواری یا استفاده از پودر ملین، می تواند باعث بروز این مشکل در ایشان شده باشد<sup>۱</sup>.

در این جا اشاره به دو نکته درباره استفاده از الگوی پیشنهادی مقاله حاضر الزامی است. نخست اینکه، ارزیابی ذهنیت یا میزان بینا ذهنیت یک مفهوم معرفتی و تکلیفی بر اساس بافت و اطلاعات فرا زبانی بحث برانگیزترین روش در الگوی پیشنهادی ماست. بنابراین، دور از ذهن نیست که برخی از خوانندگان این سطور دیدگاهی متفاوت با نگارنده درباره قضاوت موجود در نمونه (۱۶) داشته باشند. هر چند، بی گمان، برخی هم با تحلیل نگارنده موافق خواهند بود. البته، باید افزود که حوزه مفاهیم وجهی در کل حوزه پیچیده و بحث برانگیزی است. دوم آنکه، هر چقدر هم که یک قضاوت معرفتی ومدارک و شواهد آن بین افراد بیشتری مشترک باشد، در

<sup>1</sup> <http://www.hidoctor.ir/21477>

نهایت بینادذهنیت حداکثری است اما بعد عینیت درباره آن مطرح نیست. چرا که هنوز مقداری شک، حتی اگر خیلی هم کم باشد، درباره درستی گزاره می تواند وجود داشته باشد.

نمونه (۱۷) دربردارنده دو وجه نمایی از نوع تکلیفی است که به وسیله «توانستن» و «بایستن» بیان شده‌اند و به ترتیب بیان گر مفاهیم (عدم) اجازه و اجبار (یا به بیان فنی تر، (عدم) امکان تکلیفی و ضرورت تکلیفی) هستند. هر دو وجه نمایی نگرشی و کُشی هستند. کُشی از آن جهت که گوینده (۱۷)، در حکم منع تکلیف، در زمان سخن گفتن به سهم خود به آن چه که می گوید پایبند است و فقط نگرش فرد دیگری را نقل قول یا توصیف نکرده است. از دیدگاه میزان ذهنی بودن، ساختار نحوی دربردارنده فعل های وجهی در نمونه (۱۷) نشانی از ذهنیت یا میزان بینادذهنیت در خود ندارد و از این نظر خشی عمل می کند. به همین ترتیب، در بافت زبانی دور و نزدیک هم سرنخی نمایانگر ذهنیت این مفاهیم وجهی تکلیفی موجود نیست. در نهایت، پژوهشگر ناچار است به بافت فرازبانی برای تعیین ذهنیت یا میزان بینادذهنیت این دو مفهوم وجهی نگرشی مراجعه کند. دانش ما از وظایف بخش های گوناگون یک دانشگاه نمایانگر آن است که مسئولیت این گونه مفاهیم وجهی تکلیفی فقط به عهده گوینده (به نمایندگی از بخش آموزش یک دانشگاه معین) نیست و کل بخش آموزش و مدیران آن منبع اجبار و عدم اجازه مطرح شده هستند. بنابراین، هر دو قضاوت تکلیفی مطرح شده بینادذهنی به نظر می رسند. در واقع، می توان گفت که منع این مفاهیم تکلیفی فقط یک فرد نیست بلکه مجموعه کارگزاران بخش آموزش یک دانشگاه است.

۱۷. دانشجویانی که وضعیت ترم آنها عادی نبوده (مثلاً مرخصی، عدم مراجعه، حذف ترم، محروم...) به صورت ایترتی نمی توانند ثبت نام نمایند و می بایست به گروه مراجعه کنند<sup>۱</sup>.

در مثال (۱۸) صفت وجهی «ممکن»<sup>۲</sup> بیانگر یک قضاوت معرفتی کُشی است که نگرشی هم هست، چرا که گوینده آن را از کسی نقل نکرده است. از جنبه ذهنیت یا میزان بینادذهنیت، ساختار نحوی دربردارنده قضاوت و بافت زبانی دور و نزدیک آن هم هیچ کدام سرنخی به دست نمی دهند. پس، تنها عامل باقیمانده برای ارزیابی ذهنیت، باری دیگر هم، بافت فرازبانی است. با توجه به دانشی که از جهان داریم، می توانیم استدلال کنیم که اگر گوینده قضاوتی را به دنبال یک استدلال منطقی آشکار مطرح کند در پی آن است که بقیه (از جمله مخاطبان) را هم در این قضاوت شریک و همراه کند و با آن ها به بخش بندی مسئولیت بپردازد. همچنین، بهره گیری از واژه «بنابراین» در (۱۸) نشان دهنده آن است که نویسنده در حال ارائه یک نتیجه گیری منطقی بر پایه جمله پیشین است. پس، با اطمینان بالایی می توان گفت که قضاوت معرفتی موجود در (۱۸)، با توجه به اطلاعات فرازبانی، بینادذهنی و بین افراد مشترک است. همچنین، می توان گفت که این نتیجه گیری یک موضع علمی هم هست که در میان اهل علم پذیرفته شده است و بنابراین یک قضاوت بینادذهنی است.

<sup>۱</sup> <http://student.iauaksh.ac.ir>  
<sup>۲</sup> predicative modal adjective

۱۸. تراشیدن موها آن هم از نزدیکی ریشه، به این معنی است که وقتی موها کوتاه شد، شما قطر استوانه‌ی مو را بزرگ‌تر می‌بینید. بنابراین، ممکن است به طور موقت تیره‌تر و پریشتر به نظر برسد.<sup>۱</sup> برخلاف (۱۸)، در (۱۹) «ممکن است» یک قضاوت معرفتی توصیفی و نگرشی را بیان می‌کند. گوینده این جمله در نقش قضاوت‌کننده نیست، بلکه قضاوت معرفتی «فرانک ریری» را نقل قول مستقیم یا توصیف کرده‌است. پس، قضاوت بیان‌شده با «ممکن است» متعلق به ریری است نه گوینده (نمونه (۱۹)). گرچه خود نشان‌گر وجهی یا عنصر وجه‌نما نشان‌دهنده‌ی درجه ذهنت قضاوت مطرح شده نیست و در این رابطه خشی عمل می‌کند. در بافت زبانی نزدیک چندین ضمیر متصل و منفصل اول شخص مفرد موجود است که این قضاوت را به شخص ریری به عنوان منبع قضاوت ارتباط می‌دهند. پس، در نمونه (۱۹) «ممکن است» یک قضاوت معرفتی ذهنی و شخصی را از سوی ریری بیان کرده‌است. بنابراین، با توجه به اطلاعات موجود در بافت زبانی نزدیک هیچ تردیدی درباره ذهنی بودن قضاوت مطرح شده در نمونه (۱۹) وجود ندارد.<sup>۲</sup>

۱۹. فرانک ریری، هافبک فرانسوی و ۳۳ ساله تیم فوتبال بایرن مونیخ {...} افزود: «ممکن است مقصد بعدی من هر جایی باشد. چین، قطر یا امارات جزو مقصدهای احتمالی من بعد از پایان کارم در بایرن مونیخ خواهد بود. برایم مهم این است که در بالاترین سطح بتوانم از فوتبال لذت ببرم.»<sup>۳</sup>

در نمونه (۲۰) «باید» بیانگر یک ضرورت موقعیتی است که به نظر نمی‌رسد منبع آن گوینده جمله و یا «کارشناسان» باشند، بلکه این ضرورت بیشتر معلول شرایط اقتصادی به نظر می‌آید و نگرش تکلیفی افراد منبع آن نیست. با این تفاسیر، باید این ضرورت را از نوع پویا و محتوی-محور دانست که قسمتی از محتوای گزاره‌ای جمله و وضعیت درونی امور را تشکیل می‌دهد. بنابراین، «باید» در نمونه (۲۰) نقش اندیشگانی دارد. در واقع، نه گوینده و نه کارشناسان هیچ‌یک قدرتی برای تحمیل/تکلیف کردن این ضرورت (یعنی، تغییر فرهنگ دریافت و پرداخت وام) ندارند و فقط ضرورت موقعیتی آن را یادآور شده‌اند. پس، می‌توان گفت که ضرورت بیان‌شده با «باید» در (۲۰) با توجه به پویا و غیرنگرشی بودنش عینی است. اگر جمله «... به عقیده رئیس کل ... باید تغییر کند.» می‌بود، در آن صورت معنای ضرورت تکلیفی برای «باید» بیشتر به ذهن می‌رسد، چرا که رئیس بانک مرکزی می‌تواند منبع ضرورت تکلیفی بیان‌شده با «باید» باشد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> <http://www.hidoctor.ir/203797>

<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد که این جمله از زبان دیگری به فارسی ترجمه شده‌است. هر چند این مطلب تأثیری بر تحلیل نگارنده ندارد.

<sup>۳</sup> <http://www.emruzonline.com>

<sup>۴</sup> یکی از داوران مقاله معتقد است که «باید» در نمونه (۲۰) معنای ضرورت تکلیفی (یا اجبار) دارد. در پاسخ باید گفت که به دلیل پیچیدگی، بافت-محور و چند معنایی بودن افعال کمکی وجهی نمی‌توان گفت که برداشت داور محترم از معنای «باید» یا واقعیت‌سازی ندارد. در واقع، از معنای «باید» در نمونه (۲۰) برداشت تکلیفی هم می‌توان داشت. با این وجود، هدف ما بحث درباره نوع وجهیت بیان‌شده با «باید» نیست. چنان‌چه معنای تکلیفی را برای این فعل کمکی بپذیریم، باید به بررسی ذهنت یا میزان بینادذهنت آن معنا پردازیم. با این وجود، نگارنده برداشت پویا از «باید» را محتمل‌تر دانسته و بر مبنای این فرض تحلیل خود را ارائه داده‌است.

۲۰. روز گذشته در حالی رئیس کل بانک مرکزی اولویت پرداخت و بخشودگی معوقات وام‌ها را معطوف به وام‌های کمتر از ۱۰ میلیون تومان دانست که به عقیده کارشناسان فرهنگ دریافت و پرداخت وام در ایران باید تغییر کند.<sup>۱</sup>

مانند (۲۰)، در (۲۱) هم ضرورت بیان شده توسط «باید» از نوع پویا و وجه‌نمایی بیان‌شده غیرنگرشی و دارای نقش اندیشگانی است. بنابراین، ضرورت موقعیتی بیان‌شده با «باید» عینی است. در واقع، به نظر می‌رسد که منبع این ضرورت بیش از چیز دیگری قوانین و مقررات مربوط به ورود به وب‌گاه باشد.<sup>۲</sup>

۲۱. از این کوکی فقط برای به خاطر سپردن نام کاربری شما در مرورگر استفاده می‌شود. در نتیجه، هرگاه بعداً به این سایت می‌آید، فیلد نام کاربری در صفحه ورود به سایت از قبل برای شما پر شده خواهد بود. پذیرفتن این کوکی امن تر است. تنها باید هر بار که وارد سایت می‌شوید نام کاربری خود را تایپ کنید.<sup>۳</sup>

فعل وجهی «تصور کردن» در (۲۲) یک قضاوت معرفتی را بیان می‌کند که با توجه به نگرشی بودنش نظری را درباره محتوای گزاره‌ای جمله بیان می‌کند و دارای نقش بینافردي است. در (۲۲) قضاوت مطرح‌شده متعلق به گوینده جمله نیست بلکه توسط او از «امین زندگانی» نقل قول یا توصیف شده‌است (یعنی، قضاوت توصیفی). هر چند، این قضاوت معرفتی با این که به زبان «امین زندگانی» گفته شده‌است فقط مختص به او نیست. صیغه غیر شخصی به کار گرفته شده («تصور می‌شود») نمایانگر آن است که این قضاوت علاوه بر «امین زندگانی» به گروه بسیاری از مردم نسبت داده شده‌است. در واقع، این بازیگر با به کار بردن یک ساختار فعلی غیر شخصی سعی کرده که مسئولیت این قضاوت معرفتی و مدارک/شواهد موجود برای آن را (افزون بر خود) بر دوش عموم مردم (که گوینده نمونه (۲۲) هم می‌تواند یکی از آن‌ها باشد) بگذارد و به این وسیله از دیدگاه شخصی خود پشتیبانی کند. پس، می‌توانیم قضاوت معرفتی مطرح‌شده در نمونه (۲۲) را بر پایه الگو بینادهنی بدانیم. باید یادآور شویم که در نمونه (۲۲) این ساختار نحوی در بردارنده عنصر وجهی است که میزان ذهنیت مفهوم معرفتی را آشکار می‌کند و نه معنای ذاتی فعل «تصور کردن». جالب است که فعلی مانند «تصور کردن» معمولاً در ساختارهایی که نهاد اول شخص مفرد دارند ظاهر می‌شود که سبب ذهنی شدن قضاوت مطرح‌شده توسط آن می‌شود. هر چند در نمونه (۲۲) مشاهده کردید که این گونه نبود و قضاوت معرفتی با توجه به کار رفتن فعل در صیغه غیر شخصی بینادهنی بود. تحلیل نمونه (۲۲) به خوبی نشان می‌دهد که ذهنیت نقش بسیار مهمی در زبان دارد. چرا که میزان مسئولیت افراد درباره گزاره‌های مطرح‌شده درباره مسائل گوناگون را به نمایش می‌گذارد.

۲۲. {امین} زندگانی خاطر نشان کرد: «متأسفانه گاهی تصور می‌شود که هنرمندان آدم‌های بی‌بند و باری هستند، اما اگر نگاهی به هنرمندان اصیل و برجسته خودمان بیندازیم متوجه خواهیم شد افرادی در عرصه هنر

<sup>۱</sup> <http://www.iranjib.ir/shownews>

<sup>۲</sup> یکی از داوران مقاله با استدلال خود ما را قانع کرد که «باید» در نمونه (۲۱) بیشتر معنای ضرورت پویا را به ذهن متبادر می‌کند تا ضرورت تکلیفی و ما بر همین اساس این نمونه را تحلیل کردیم.

<sup>۳</sup> <http://el.sbm.ac.ir>

هستند که نامشان ماندگار شده.<sup>۱</sup>

بر خلاف نمونه (۲۲)، در (۲۳)، «تصور کردن» به دلیل همراه شدن با ضمیر فاعلی متصل اول شخص مفرد یک قضاوت کاملاً ذهنی و فردی را از سوی گوینده بیان می‌کند. همچنین، برخلاف (۲۲)، در (۲۳) قضاوت بیان‌شده از نوع کُنشی است، چرا که گوینده و قضاوت‌کننده هر دو یک نفر هستند. در حقیقت، نمونه (۲۳) قسمتی از نقد یک کتاب است و نویسنده آشکارا نظر شخصی و ذهنی خود را درباره یک گزاره بیان کرده و آن را اساساً در تقابل با دیدگاه‌های دیگران، که آن‌ها را «احتمالاً» نادرست می‌پندارد، قرار داده‌است. قید وجهی «احتمالاً» هم به دلیل واقع شدن در این همین بافت، و نه به دلیل معنای ذاتی خود، یک قضاوت معرفتی ذهنی و گوینده-محور دیگر را به ذهن می‌رساند.

۲۳. بگذارید از همین جا شروع کنم. ابتدا تصور می‌کنم که کسانی که از این جملات سود می‌جویند، درک عوامانه‌ای که از واژه نظریه دارند را جایگزین کاربرد نظریه در علم می‌کنند. احتمالاً حتی از دوران تحصیل‌شان در دوره راهنمایی تحصیلی، تعریف نظریه علمی را از دیدگاه بیکن به یاد ندارند.<sup>۲</sup> در نمونه (۲۴) قید وجهی «شاید» یک قضاوت معرفتی کُنشی و نگرشی را بیان می‌کند. چرا که به نظر می‌رسد فقط متعلق به گوینده است و نقل قول از قضاوت فرد دیگری نیست. از جنبه تحلیل ذهیت، علامتی که مبنی بر جمعی بودن این قضاوت باشد، در خود عنصر وجه‌نما موجود نیست. هر چند بافت زبانی نزدیک، اطلاعات خوبی درباره ذهیت قضاوت بیان شده با «شاید» در خود دارد. آن‌چه که در بافت زبانی به خوبی نمایانگر شخصی و ذهنی بودن این قضاوت است وجود ضمائر منفصل و متصل اول شخص مفرد است. آشکار است که نمونه (۲۴) دربردارنده تجارب و برداشت‌های شخصی گوینده از اشعار وحشی بافقی است و طبیعی است که این قضاوت معرفتی او شخصی و ذهنی باشد.

۲۴. من زمانی که اشعار وحشی بافقی را می‌خوانم چشمانم پر از اشک می‌شود شاید یکی از این دلایل همین ساده سخن‌گویی وی بوده‌است. حضرت وحشی آنچنان آزرده بوده‌اند که جگر خواننده را کباب می‌کند.<sup>۳</sup>

در (۲۵) هم قید وجهی «احتمالاً» یک قضاوت معرفتی کُنشی را بیان می‌کند که بر پایه دیدگاه نویسنده (Nuyts, 2006) نگرشی هم هست و دارای نقش بینافردی است. هر چند، بر خلاف نمونه (۲۴)، در نمونه (۲۵) معنای ذاتی این قید، ساختار نحوی دربردارنده آن و بافت زبانی (دور و نزدیک) آن سرنخی را برای ارزیابی ذهیت یا درجه بیناذهیت ارائه نمی‌دهند و باید به بافت فرازبانی رجوع کنیم. روشن است که این قضاوت معرفتی فقط به گوینده بر نمی‌گردد و احتمالاً افراد زیادی (دست کم، اصحاب رسانه‌های جمعی) در قضاوت بیان‌شده

<sup>1</sup> <http://jamejamonline.ir/sima>

<sup>2</sup> <http://bigbangpage.com/science-content>

<sup>3</sup> <http://ganjoor.net/vahshi/divanv/tarkibatv>

سهیم هستند. اساساً، این قضاوت را به سختی می‌توان صددرصد ذهنی و فقط مربوط به گوینده جمله دانست. پس، در نمونه (۲۵) دانش عمومی (فرازبانی) درباره جهان و عرف‌های معمول آن سبب می‌شود که قضاوت مطرح‌شده را بیناذهنی و در پیوند با با گروه بسیار بزرگتری از افراد بدانیم.<sup>۱</sup>

۲۵. رئیس‌جمهوری آمریکا احتمالاً فردا دوشنبه دستور اجرایی جدید درباره ممنوعیت‌های مهاجرتی را امضا می‌کند. ظاهراً عراق از لیست هفت کشور ممنوعه حذف شده است.<sup>۲</sup>

در این بخش، چندین نمونه فارسی دربردارنده عناصر وجه‌نما را برای نشان‌دادن چگونگی کار و میزان کارایی تحلیلی الگوی پیشنهادی ارائه‌شده بررسی کردیم. جدول (۳)، ارزیابی انجام‌شده از «عیبیت»، «ذهنیت» و درجه «بیناذهنیت» مفاهیم وجهی موجود در نمونه‌های (۱۵) تا (۲۵) را به کوتاه‌سخن نشان می‌دهد. همان‌گونه که مشاهده می‌شود از هر گروه از عنصرهای وجه‌نمای اصلی (یعنی، صفت، قید، فعل کمکی و فعل اصلی وجهی) حداقل یک نمونه بررسی شد. البته، فعل‌های کمکی با توجه به رایج‌تر بودنشان در نمونه‌های بیشتری بررسی شدند. بررسی این نمونه‌ها به خوبی نشان داد که معانی تکلیفی و معرفتی در زبان فارسی، با وجود ادعاهایی که از سوی برخی پژوهشگران در پژوهش‌های مرتبط با وجه‌نمایی مطرح شده است، به‌خودی‌خود ذاتاً ذهنی، عینی یا بیناذهنی نیستند و سه عامل ساختار نحوی، بافت زبانی و بافت فرازبانی این ابعاد را به معنای آن‌ها می‌افزایند. همچنین، با بررسی این نمونه‌ها مشخص شد که صورت یک وجه‌نمای معرفتی یا تکلیفی (یعنی، فعل، فعل کمکی، قید، یا صفت بودن آن) نمی‌تواند تضمین‌کننده ذهنی یا بیناذهنی بودن معنای آن باشد.

<sup>۱</sup> «ظاهراً» در نمونه (۲۵) اساساً یک نشانگر گواهی‌نمایی است و معنای معرفتی آن فقط تلویحی است.

<sup>۲</sup> <http://www.asriran.com/fa/news>

جدول ۳: خلاصه تحلیل نمونه‌های بررسی شده بر پایه الگوی پیشنهادی

نمونه	عنصر وجه‌نما	صورت دستوری	کنشی یا توصیفی	نگرشی یا غیر نگرشی	نوع وجه‌نمایی	عامل تحقق ذهنت یا بیناذهنت	عیبت، ذهنت یا بیناذهنت
۱۵	توانستن	فعل کمکی	-	غیرنگرشی	پویای موقعیتی یا خشی	-	عیبت
۱۶	توانستن	فعل کمکی	کنشی	نگرشی	معرفتی	بافت فرازبانی	بیناذهنت
۱۷	توانستن - بایستن	افعال کمکی	کنشی	نگرشی	تکلیفی-تکلیفی (عدم اجازه-اجبار)	بافت فرازبانی	بیناذهنت
۱۸	ممکن بودن	صفت وجهی	کنشی	نگرشی	معرفتی	بافت فرازبانی	بیناذهنت
۱۹	ممکن بودن	صفت وجهی	توصیفی	نگرشی	معرفتی	بافت زبانی نزدیک	ذهنت
۲۰	بایستن	فعل کمکی	-	غیرنگرشی	پویای موقعیتی یا خشی	-	عیبت
۲۱	بایستن	فعل کمکی	-	غیرنگرشی	پویای موقعیتی یا خشی	-	عیبت
۲۲	تصور کردن	فعل اصلی	توصیفی	نگرشی	معرفتی	ساختار نحوی	بیناذهنت
۲۳	تصور کردن- احتمالاً	فعل اصلی- قید	کنشی	نگرشی	معرفتی-معرفتی	بافت زبانی نزدیک- بافت زبانی نزدیک	ذهنت- ذهنت
۲۴	شاید	قید وجهی	کنشی	نگرشی	معرفتی	بافت زبانی نزدیک	ذهنت
۲۵	احتمالاً	قید وجهی	کنشی	نگرشی	معرفتی	بافت فرازبانی	بیناذهنت

با بررسی این نمونه‌ها روشن شد زمانی که می‌خواهیم ذهنت یا درجه بیناذهنت یک مفهوم وجهی معرفتی یا تکلیفی را ارزیابی نماییم، نخستین (و احتمالاً ساده‌ترین) گام یافتن سرنخی در ساختار نحوی دربردارنده نشان‌گر بیان‌کننده آن است. اگر در این ساختار نشانه‌ای یافت نشد، لازم است که بافت زبانی (دور و نزدیک) آن نشان‌گر یا وجه‌نما را هم در این زمینه بررسی نماییم. در پایان امر، اگر ساختار نحوی و بافت زبانی به تعیین ذهنت یا درجه بیناذهنت کمکی نکنند، می‌توان در این رابطه به بافت فرازبانی رجوع کرد. البته، بی‌گمان در زبان طبیعی، شنونده این مرحله‌ها را به صورت خطی انجام نمی‌دهد، بلکه هر سه عامل هم‌زمان و به صورت موازی مورد توجه وی قرار می‌گیرند. ناگفته پیداست که برای پژوهشگر ارزیابی ذهنت یا میزان بیناذهنت بر پایه بافت فرازبانی کار ساده‌ای نیست، به ویژه، اگر وی در میان مخاطبان هدف یک جمله قرار نداشته باشد و، بنابراین، فاقد

دانش عمومی مورد نیاز در آن رابطه باشد. گرچه می‌توان مواردی را در نظر گرفت که در آن‌ها حتی با بهره‌گیری از بافت فرازبانی به سختی می‌توان ذهنیت یا میزان بیناذهنیت مفاهیم معرفتی و تکلیفی را به صورت بی‌طرفانه ارزیابی نمود. هر چند نگارنده در بررسی خود به چنین موردی برخورد نکرد و به نظر می‌رسد که چنین مواردی (در صورت وجود) نادر باشند. در تمامی موارد مورد بررسی نگارنده، دست کم یکی از سه عامل بافتی (همان‌گونه که در جدول (۳) می‌بینید) تکلیف ذهنیت یا میزان بیناذهنیت مفهوم معرفتی یا تکلیفی را روشن کرد. اگر فرد دارای دانش عمومی کافی درباره وضعیت امور توصیف شده در یک جمله باشد، تحلیل بافت فرازبانی می‌تواند عامل بسیار مؤثری در روشن شدن ذهنیت یا درجه بیناذهنیت مفاهیم تکلیفی و معرفتی باشد.

## ۵. جمع‌بندی

در این مقاله، رویکردهای گوناگون به «ذهنیت»، «عییت» و «بیناذهنیت» در حوزه مفاهیم وجهی را تحت سه رویکرد کلی نقد و بررسی کردیم. همچنین، معلوم شد که بسیاری از پژوهشگران یا تعریف مشخصی از این مقوله‌های معنایی ظریف ارائه نکرده‌اند، یا تعاریف ارائه شده جامع و مانع نیستند و یا اینکه تعاریف آن‌ها در قالب یک الگو، عملیاتی نشده‌اند. پژوهشگران فارسی زبان هم از این قاعده به دور نیستند. در بررسی خود مشاهده کردیم که گروهی از پژوهشگران «ذهنیت» و «عییت» را به انواع معینی از وجهی (تکلیفی، معرفتی یا پویا) پیوند زده‌اند (برای نمونه، سالکی (Salkie, 2009))، در مقابل گروه دیگری از پژوهشگران، «ذهنیت» و «عییت» را به صورت‌های وجهی معین (قیدها، صفت‌ها، فعل‌های کمکی و موارد مشابه) ارتباط داده‌اند (برای نمونه، (Timotijevic, 2009)). با این وجود، گروه سومی از پژوهشگران هم وجود دارند که «ذهنیت» را بیش از هر چیزی دیگری معلول عوامل بافتی می‌دانند. همچنین، آن‌ها مفهوم سومی که نویس (Nuyts, 2012; Nuyts, 2014) آن را «بیناذهنیت» می‌نامد را علاوه بر «عییت» و «ذهنیت» وجهی مطرح می‌کنند. سپس، بر پایه بررسی این رویکردها، یک الگوی عملیاتی تلفیقی و بافت‌محور پیشنهاد شد. در این الگو، بر پایه تمایز هالییدی (Halliday, 1970) بین نقش بینافردی و اندیشگانی مفاهیم وجهی و همچنین تمایز نویس (Nuyts, 2006) بین مقوله‌های نگرشی و غیر نگرشی، «ذهنیت» و «بیناذهنیت» را ابعاد معنایی وجهی معرفتی و تکلیفی در نظر گرفتیم و وجهی پویا و منطقی را به دلیل نقش اندیشگانی آن‌ها و غیر نگرشی بودنشان همواره واجد «عییت» دانستیم. در الگوی پیشنهادی، به پیروی از پژوهشگران متأخری مانند نویس (Nuyts, 2012; Nuyts, 2014) و ناروگ (Narrog, 2012) پورتر (Portner, 2009) و پاپافراگو (Papafragou, 2006)، ذهنیت و بیناذهنیت را (به صورت یک دنباله ممتد) میزان مشترک بودن یک مفهوم وجهی معرفتی یا تکلیفی در میان افراد دانستیم. همچنین، بر پایه الگوی پیشنهادی «ذهنیت» و میزان «بیناذهنیت» مفاهیم تکلیفی و معرفتی به وسیله ساختار نحوی، بافت زبانی و بافت فرازبانی تعیین می‌شود که هم‌راستا با رویکرد بافت‌محور محققانی مانند ناروگ (Narrog, 2012) و نویس (Nuyts, 2012; Nuyts, 2014) است. همان‌گونه که در مقدمه مقاله بیان



کردیم، محدودیت آثار این پژوهشگران، برخلاف جذابیت نظری آنها، در این است که هیچ یک دیدگاه‌ها و تعریف‌های خود را عملیاتی نکرده‌اند. نگارنده مقاله حاضر کوشیده تا کمبود پژوهش در این زمینه را از بین ببرد. با اعمال الگوی تلفیقی خود بر شماری از نمونه‌های فارسی مشاهده کردیم که این الگو ابزار تحلیلی مطلوبی برای تشخیص، تحلیل و ارزیابی «عییت»، «ذهنیت» و میزان «بینادهنیت» در مفاهیم وجهی بیان‌شده با طیفی از عناصر وجه‌نمای فارسی است.

### فهرست منابع

- اخلاقی، فریار (۱۳۸۶). «بایستن، شدن و توانستن: سه فعل وجهی در فارسی امروز». مجله دستور. شماره ۳. صص ۸۲-۱۳۳.
- ایلخانی‌پور، نگین و غلامحسین کریمی‌دوستان (۱۳۹۵). «واژگانی شدگی ابعاد معنایی وجهیت در صفات وجهی فارسی». *زبان پژوهی*. سال ۷. شماره ۱۹. صص ۶۵-۸۷.
- مدادیان، غلامرضا، نژادانصاری، داریوش و حسین براتی (۱۳۹۷). «طبقه‌بندی آشکار معانی غیر-معرفتی فعل‌های وجهی توانستن، شدن و بایستن بر پایه الگوی معناشناختی-کاربردشناختی دپراتره». *زبان پژوهی*. دوره ۱۰. شماره ۲۸. صص ۱۱۵-۱۴۸.
- نقی‌زاده، محمود، توانگر، منوچهر و محمد عموزاده (۱۳۹۰). «بررسی مفهوم ذهنیت در افعال وجهی در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی*. دوره ۳. شماره ۴. صص ۱-۲۰.

### References

- Akhlaghi, F. (2006). Bayestan, shodan and tavanestan: three modal verbs in Modern Persian, *Dastoor*. 3, 82-133. [In Persian].
- Amouzadeh, M., Tavangar, M., & Shahnaseri, S. 2012. In N. Baumgarten, I. Du Bois and House, J. (Eds.), *Subjectivity in language and in discourse* (pp. 247-268). United Kingdom: Emerald.
- Bally, C. (1965). *Linguistique generale et linguistique francaise* (4<sup>th</sup> ed). Berne: Editions Francke Berne.
- Benveniste, E. (1971). *Problems in General Linguistics*. Coral Gables, Fla.: University of Miami Press.
- Bréal, M. (1897). *Essai de sémantique*. Paris: Hachette.
- Coates, J. (1983). *The semantics of the modal auxiliaries*. London: Groom Helm.
- Collins, P. (2007). *Can/could and may/might in British, American and Australian English: a corpus-based account*. *World Englishes*, 26 (4), 474-491.
- Collins, P. (2009). *Modals and Quasi-modals in English*. Amsterdam/New York: Rodopi.
- De Smet, H., and Verstraete, J. C. (2006). Coming to terms with subjectivity. *Cognitive Linguistics*, 17 (3), 365-92.
- Depraetere, I. (2016). Modality. In N. Riemer, (Ed.), *The Routledge Handbook of Semantics* (370-386). Routledge.
- Foley, W., & Van Valin, R. 1984. *Functional syntax and universal grammar*. Cambridge: CUP.
- Halliday, M. A. K., (1970). Functional diversity in language as seen from a consideration of modality and mood in English. *Foundations of language*, 322-361.
- Halliday, M.A.K., (1976). The form of a functional grammar. In G. Kress, (Ed.),

- Halliday: System and function in language (pp. 7-25). Oxford: Oxford University Press.
- Halliday, M.A.K., (1994). An introduction to Functional Grammar (2<sup>nd</sup> ed.). London: Arnold.
- Hengeveld, K. (1987). Clause structure and modality in Functional Grammar. In Van der Auwera, J. and Goossens, L. (Eds.), *Ins and outs of the predication* (pp. 53-66). Dordrecht: Foris.
- Hengeveld, K. (1988). Illocution, mood and modality in a functional grammar of Spanish. *Journal of Semantics*, 6, 227-69.
- Hengeveld, K. (1989). Layers and operators in Functional Grammar. *Journal of linguistics*, 25 (1), 127-157.
- House, J. (2012). Subjectivity in English Lingua Franca Interactions. In N. Baumgarten, I. Du Bois & J. House (Eds.), *Subjectivity in language and in discourse* (pp. 139-155). United Kingdom: Emerald.
- Huddleston, R., & Pullum, G. K. (2002). *The Cambridge Grammar of English Language*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Illkanipour, N., & Karimi-Doostan, Gh. (2015). Lexicalization of semantic dimensions of modality in Persian modal adjectives. *Zabanpazhuhi*, 19, 65-87 [In Persian].
- Kratzer, A. (2012). *Modals and conditionals: New and revised perspectives* (Vol. 36). Oxford: Oxford University Press.
- Langacker, R. (1991). *Foundations of Cognitive Grammar* (vol. 2): *Descriptive Application*. Stanford, Calif.: Stanford University Press.
- Langacker, R. (2002). Deixis and subjectivity. In F. Brisard (Ed.), *Grounding: The Epistemic Footing of Deixis and Reference*, (pp. 1-28). Berlin: Mouton de Gruyter.
- Lyons, J. (1977). *Semantics*. Cambridge: CUP.
- Lyons, J. (1995). *Linguistic Semantics: An Introduction*. Cambridge: CUP.
- Medadian, Gh., Nezhadansari, D., Barati, H. (2018). An explicit classification of non-epistemic senses of modal auxiliaries bayestan, tavanestan and shodan based on Depraetere's semantic-pragmatic model. *zabanpazhuhi*, 28, 115-148. [In Persian].
- Naghizadeh, M., Tavangar, M. and Amouzadeh, M. (2010). An investigation of subjectivity in the Persian modal auxiliary verbs. *Researches in linguistics*, 3 (1), 1-20. [In Persian]
- Narrog, H. (2012). *Modality, subjectivity, and semantic change: a cross-linguistic perspective*. Cambridge: OUP.
- Nuyts, J. (1992). *Aspects of a Cognitive-Pragmatic Theory of Language*. Amsterdam: Benjamins.
- Nuyts, J. (1993). Epistemic modal adverbs and adjectives and the layered representation of conceptual and linguistic structure, *Linguistics*, 31, 933-969.
- Nuyts, J. (2001a). *Epistemic modality, language, and conceptualization: A cognitive-pragmatic perspective* (Vol. 5). Amesterdom: John Benjamins Publishing.
- Nuyts, J. (2001b). Subjectivity as an evidential dimension in epistemic modal expressions. *Journal of pragmatics*, 33 (3), 383-400.
- Nuyts, J. (2006). Modality: Overview and linguistic issues. In W. Frawley, (Ed.), *the expression of modality* (pp. 1-26). Berlin: Walter de Gruyter.
- Nuyts, J. (2012). Notions of (inter) subjectivity. *English Text Construction*, 5 (1), 53-76.
- Nuyts, J. (2014). Subjectivity in modality, and beyond. In A. Zuczkowski, R. Bongelli, I. Riccioni, and C. Canestrari, (Eds.), *Communicating Certainty and Uncertainty in Medical, Supportive and Scientific Contexts* (pp. 13-30). Amsterdam: Benjamins.
- Palmer, F. R. (1987). *The English Verb*. London and New York: Longman.

- Palmer, F. R. (1990). *Modality and the English modals*. (2<sup>nd</sup> ed.). London: Longman.
- Palmer, F. R. (2001). *Mood and modality*. (2<sup>nd</sup> ed). Cambridge: CUP.
- Papafragou, A. (2000). *Modality: Issues in the semantics-pragmatics interface*. Amsterdam: Elsevier.
- Papafragou, A. (2006). Epistemic modality and truth conditions. *Lingua*, 116, 1688–702.
- Portner, P. (2009). *Modality*. Oxford: Oxford University Press.
- Salkie, R. (2009). Degrees of modality. In Salkie, R., Busuttil, P., and Van der Auwera, J. (Eds.), *Modality in English: Theory and description* (Vol. 58, 79-103). Berlin: Walter de Gruyter.
- Tavangar, M. & Amouzadeh, M. (2009). Subjective modality and tense in Persian. *language sciences*, 31, 853-873.
- Timotijevic, J. (2009). Another look at modals and subjectivity. In R. Salkie, P. Busuttil, and J. Van der Auwera (Eds.), *Modality in English: Theory and description*, (Vol. 58, 105-22). Berlin: Walter de Gruyter.
- Traugott, E. C. (1995). Subjectification in grammaticalisation. In S. Dieter and S. Wright (Eds.), *Subjectivity and Subjectivisation. Linguistic Perspectives* (pp. 31–54). Cambridge: CUP.
- Traugott, E. C. (2010). (Inter)subjectivity and (inter)subjectification: a reassessment. In H. Cuyckens, K. Davidse and L. Vandelothe, (Eds.), *Subjectification, Intersubjectification and Grammaticalization* (pp. 29–71). Berlin: Mouton de Gruyter.
- Traugott, E. C., & Dasher, R. B. (2002). *Regularity in semantic change*. Cambridge: CUP.
- Traugott, E. G., & Konig, E. (1991). The semantics pragmatics of grammaticalization revisited. In E. C. Traugott and B. Heine, (Eds.), *Approaches to Grammaticalization* (Vol. 2, 189-218.). Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Verstraete, J. C. (2001). Subjective and objective modality: interpersonal and ideational functions in the English modal auxiliary system. *Journal of Pragmatics*, 33, 1505–28.

## وبگاهها

[www.student.iauksh.ac.ir](http://www.student.iauksh.ac.ir)  
[www.hidoctor.ir](http://www.hidoctor.ir)  
[www.emruzonline.com](http://www.emruzonline.com)  
[www.iranjib.ir](http://www.iranjib.ir)  
[www.el.sbmua.ac.ir](http://www.el.sbmua.ac.ir)  
[www.jamejamonline.ir](http://www.jamejamonline.ir)  
[www.bigbangpage.com](http://www.bigbangpage.com)  
[www.ganjoor.net](http://www.ganjoor.net)  
[www.asriran.com](http://www.asriran.com)

## Subjectivity as a Scalar and Context-Dependent Semantic Category in Persian Modality

Gholamreza Medadian<sup>1</sup>

Received: 23/05/2020

Accepted: 21/10/2020

Article Type: Research

### Abstract

Subjectivity (the presence of a thinking agent in utterances) as an ever-eluding dimension is an essential and inseparable part of language and communication. Especially, subjectivity in modal notions has attracted the attention of many researchers. Modality, in general, and epistemic and deontic modal notions, in particular, have to do with the expression of the speaker's comments about the (truth or falsity of) propositional content of an utterance. Based on a thorough review of the existing literature three different approaches to subjectivity in modality notions were identified. The first group of researchers believes that subjectivity and objectivity (as its opposite notion) are the inherent properties of certain modal types (i.e., dynamic, epistemic, and deontic modality). Another group of scholars is on the opinion that subjectivity is an intrinsic feature of certain modality forms. The third group of researchers (including some Persian researchers), however, maintain that subjectivity neither does reside in certain modal forms nor modal types, but rather is a much more subtle and context-dependent semantic dimension. Despite the fact that this latter group of researchers is on the right track regarding the realization of subjectivity in the modal notions, they have not offered any operational models for systematic identification and/or assessment of subjectivity yet. Thus, in this paper, the researcher tried to fill this gap in research by offering a synthetic operational model for definition and assessment of subjectivity in the main modal notions and, then, apply the model to gauge the degree of subjectivity of modal notions expressed by various Persian modality markers.

The operational model proposed here is based on the primary distinction that Halliday (1970) makes between the ideational and interpersonal functions of modal notions and the Nuyts' (2006) distinction between the attitudinal and non-attitudinal modal categories. According to the model, since dynamic and alethic modality (as two, obviously, non-attitudinal semantic categories) enjoy an ideational function in the economy of the Persian language, they are always objective. For example, the modal auxiliaries *توانستن* (literally, *can*) and *بایستن* (literally, *must*) in the sentences

express اگر دو ساعت زیر آب بوده است باید مرده باشد and علی می تواند طول استخر را شنا کند

---

<sup>1</sup> Assistant professor at English Translation Department, Hazrat-e Masoumeh University, Qom, Iran; [gh.medadian@hmu.ac.ir](mailto:gh.medadian@hmu.ac.ir)

dynamic possibility and alethic necessity, respectively. In addition, these notions have nothing to do with the speaker's comment or attitude regarding the propositional content of the sentences in which they have been used. In sharp contrast, epistemic and deontic modality (as the two main attitudinal modal categories) always bear a degree of subjectivity. For example, in the sentences فرد باید the modal auxiliary verb باید (literally, *must*) expresses epistemic necessity and deontic necessity, respectively. Both of these modal notions have to do with the speaker's attitude and/or comments about a certain state of affairs and, thus, have a degree of subjectivity.

In the model, what determines the extent of the subjectivity of an epistemic or deontic modal notion is the degree to which a judgment and its related evidence or deontic source are shared among people. Therefore, when more people have access and/or are responsible for the judgment expressed, the degree of its intersubjectivity will be higher. In addition, the degree of subjectivity of a modal notion is, to a great extent, not a function of its intrinsic semantics but is determined more or less through three non-lexical/context-dependent elements (i.e., syntactic structure, linguistic and non-linguistic context).

Thus, in the model, unlike most views on subjectivity, the researcher proposes a distinction between objectivity, subjectivity, and intersubjectivity. Furthermore, subjectivity in Persian epistemic and deontic modal notions is viewed as a scalar semantic category which (at one end) begins with total speaker-orientedness (pure subjectivity) and ends with absolute unanimity (i.e., total intersubjectivity). Our operational definition for subjectivity is: an epistemic or deontic modal notion is subjective if and only if it is related to and its evidence or deontic source originates in the speaker of a modeled utterance. Otherwise, it is viewed as more or less intersubjective.

As performativity, which is the commitment of the speaker to what he says at the moment of speaking, is independent of the subjectivity dimension, it does not have any role in the expression and realization of subjectivity in modal notions. As a result, both performative and descriptive epistemic and deontic notions can be investigated in terms of the degree of subjectivity. For example, in the sentence مدیر the modal notion expressed by مدیر (literally, *may/might*) is descriptive because, here, the speaker is reporting another person's attitude regarding a certain state of affairs and not his view. However, one can still analyze the degree of the subjectivity of بودن ممکن regardless of its descriptivity.

Finally, the model was employed for analyzing several Persian modeled sentences taken randomly from Persian websites and blogs. These Persian sentences contained various forms of Persian modality markers such as modal auxiliary verbs, modal adverbs, modal adjectives, etc. Upon analysis of the modalized sentences through the definitions and mechanisms of the proposed model, the researcher witnessed that the proposed model could, indeed, be an efficient tool in the identification and assessment of the degree of subjectivity that the epistemic and deontic modal notions express.

**Keywords:** Intersubjectivity, Objectivity, Performativity, Persian Modality, Subjectivity